

تقديم به :

پيشگاه فخر آفرين علياحضرت

شهبانوى فرهنگ پروران ايران

# شهنامه پهلوى

منظومه سخن يك كودك  
تقديم به والاحضرت ولايتعهد  
در صفحه ۱۰۳ چاپ شده است

بنام خدا

بنام نامی و پرافتخار پدرتاجدار و دادگر ایران ،

اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر

از مقام محترم وزارت دربار شاهنشاهی

مقام محترم وزارت اطلاعات

مقام محترم ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی

استدعا دارد برای عرضه داشتن کتاب شهنامه پهلوی به پیشگاه مقدس

اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر ، علیاحضرت

شهبانو ، والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی و

والاحضرت ولایتعهد اقدام مقتضی بعمل آید .

جان نثار

خاکسار ابهری

۱۳۴۶

بها ۵۰ ریال

PIR  
۱۳۷۲۵

۱۰۷

اسکن شد



# شہنامہ پہلوی





تقدیم :

به پیشگاه فخر آفرین علیاحضرت

شهبانوی فرهنگ پرور ایران

---





## ارمغان

چو این، شهنامه، همراه سروجان      شود ایثار ش-شهبانوی ایران  
نماید، همچو مور و ارمغانش      برد، پای ملخ، پیش سلیمان  
ولیکن، هدیه موزانه ما      نشان، دارد ز عشق شاه شاهان  
شده با نام شه، این نامه آغاز      رسیده، باهمین، عنوان، بپایان  
ز یمن نام شاه آریا مهر      تواند، بود، این، امید وامکان

که شهبانوی پر مهر از سر لطف

پذیرد، ارمغان شه پرستان

## سو گند

بوفای پر از صفا سوگند      بصفای خود وفا سوگند  
بهمه ، سروران عالم حق  
بسر جمله اوصیا سوگند  
به نبی خدا و ختم رسل      به نبوت ، به انبیا سوگند  
بولای علی ، ولی خدا  
سرور خیل اولیا سوگند  
بتمام ملائک و ملکوت      بهمه اهل ما سوا سوگند  
بحرمخانه خدا ، کعبه  
بصفا ، مروه و منا سوگند  
بندائی که آمد از شش ، سو      سوی موسی با عصا سوگند  
بحسین ، زاده شه مردان  
بشپیدان کربلا سوگند  
شاه را بیشتر ز جان خواهیم .  
بخداوندی خدا سوگند





## نثار شهبانو



سعادت ابدی، گشته یار شهبانو  
ز مهر و موهبت شهریار شهبانو  
بدست خویش، نهد، شاه، تاج، بر سر او  
که جاودانه، شود افتخار شهبانو  
به نیمتاج مکرل، بفخرو فرو شکوه  
مزین است، سر کامکار شهبانو  
شده ست، رونق بازار فضل، همت او  
رواج علم و هنر، شد، شعار شهبانو  
چه افتخار، ولیعهد را از این، برتر  
که هست، زاده والا تبار شهبانو  
از این، سرور و سعادت، که داده ایرانرا  
پراز سرور، بود، روزگار شهبانو  
دعای ملت ایران، همیشه در پی اوست  
خدای ملک جهان، باد، یار شهبانو  
عطا نموده بما در "شاهواری و ما کنیم، جان و سر خود، نثار شهبانو

# جان ایرانیان



کودکی ، شاد و آسوده خاطر  
خفته در بستر کاخ شاهی  
از ، جبینش ، برون ، میتراد نوری از لطف و مهر الهی



هاله‌ای از صفا و طراوت گرد روی نکوی چو ماهش  
هم ، ز انوار مهر و محبت  
نور ، باران ، شده ، خوابگاهش



پاک و معصوم ، همچون ، فرشته  
چون ، ملک ، با صفا و فریبا  
همچو پروانه‌های سبکبال مثل کلها ، فرح بخش و زیبا



هست ، این ، پرتوروشنی، بخش  
نور چشم همه شه پرستان  
هست ، این کودک نور دیده شاهزاده ، ولیعهد ایران



او جگر گوشه شاهبانوست قوت قلب شاهنشاه ما

جان ایرانیانست ، یارب

خودبدار، ایمنش، ازبلیا



# شاهدخت جاودان

پرتو افزا گشته ، مهر جاودان پهلوی  
 از صفای کوکبی ، در آسمان پهلوی  
 خواهر والای شاهنشاه ملك آریا  
 زاده بنیادگذار خاندان پهلوی  
 شاهدختی ، مهربان و نوربخش بزم علم  
 اختر عالم ، فروز دودمان پهلوی  
 هست و الاحضرت اشرف ، گرامی نام او  
 نقش جاوید یست نامش ، در زبان پهلوی  
 گشته نامش ، قاصد فتح و ظفر در جنگ جهل  
 زیب تاریخ است ، چون ، نام و نشان پهلوی  
 گوهر رخشان دیهیم شهنشاهی بود  
 این مہین شہزادہ سر خاندان پهلوی  
 از ولایت ، ظلم و جهل و بیسوادی ، سربسر  
 رخت ، بر بست از زمانه در زمان پهلوی  
 سایه لطفش ز احسان ، بر سر ملت بود  
 مسند مهرش ، به قلب عاشقان پهلوی  
 بخت و عمرش ، همچو نام پر شکوه و شوکتش  
 باد جاویدان ، چو فر جاودان پهلوی



ای ، بجهان ، ناشده ، پیدا خدا  
نه بکسی ، گشته ، هویدا خدا  
ای ، همه ، لطف و کرم و موهبت  
ای همه را خالق یکتا خدا  
ای ، بهمه ، راز دل بندگان  
در ، همه جا واقف و دانا خدا  
ای ، بامورات محال حیات      قادر قهار و توانا خدا  
نیست ، تهی ، ذره‌ای از صنع تو  
نیست ، کسی از تو میرا خدا  
نیست ، سرائی ، تهی از نام تو      هم ، به ثری ، هم به ثریا خدا  
منبع اندیشه و هوش و خرد  
منشاء ، امید و تولا خدا

گرچه ، مجسم ، بتصور ، نئی

نیستی و هستی هر جا خدا

هستی ، در سینهٔ اهل صفا

نیست ، گرت ، منزل و مأوا خدا

گرچه ، ندانم ، چهئی و کیستی

عالی و اعلائی و والا خدا

چون ، همه ، بذل و کرم مطلقى      از تو نمائیم ، تمنا خدا

سایهٔ خویش و شه مارا بدار      زنده و جاوید ، بدینا خدا

# نشان محبت

سرآغاز کتاب و دفتر من

بود نام خدا و شاه و میهن

بنام نامی و فرخنده شاه

بیابد، دفتر من، عزت و جاه

پر است از عشق شاه و مهر میهن

سرا پای کتاب و دفتر من

کتاب من، نشان شه پرستیست

نشان شه پرستی، رمز هستیست

به پیش شه پرستان دل آگاه

چه سود از زندگی، بی طلعت شاه

تمام شه پرستان، رستگارند

بزیر سایه پروردگارند

بدارد دوست، شهرا هر خدا دوست

که میدارد، خداهم، شاه را دوست

برای ما شه ما دین و دنیا است

که شه، سرمایه دنیا و عقباست

شه ما رکن عمر و زندگانیست

شه ما افتخاری، جاودانیست

بمهر شاه، چشم ماست، روشن

ز مهرش، گلخن ما گشته گلشن

ز بیش و کم، اگر چه گفتگو نیست

که قصد از گفتگو جز، مهر اونیست

ز مهرش، هر چه گویم، گفته‌ام، کم

کجا جاگیرد اندر کوزه‌ای، یم؟





در راه راست و نجات بخش عشق خدا و شاه و میهن احتیاج براهنما  
نیست ، همچون ، ریلهای راه آهن که خود ، بجای فرمان ، و هدایت  
کننده قطار است .

☆ ☆  
**مایه قوت قلب**

---

در نظر انسانهای واقعی ، هیچ ، منظرى ، زیباتر از چهره ملکوتی  
و پر مهر شاهیکه ، بملتش ، قوت قلب و آرایش ، می بخشد ، نیست .



## نقش جاودان

رقعه آزادگی را ، شاه ما مهر بقا زد  
صفحه تاریخ استبداد را نقش فنا زد  
نام شاه ماست ، بر سر لوحه حق و عدالت  
کو قلم ، بر صفحه طومار بیداد وجفا زد  
دست پیمان محبت در میان شاه و ملت  
در همه دوران ، رقم ، بر دفتر مهر و وفا زد  
جاودان شد ، ملت ایران ، زمین شه پرستی  
تا بهر چیزی که شد ، بی مهرشاهی ، پشت پا زد  
آمر امر خدا شد ، شهریار ما بدوران  
بر سر میدان مردان خدا بانگ صلا زد  
شد ، خدا یار و نگهدارش ، که از آغازشاهی  
دست ، بر دامن پر مهر علی شیر خدا زد  
پرچم آزادگی ، افراشت ، در دنیای قدرت  
خیمه فخر و سرافرازی ، بملک آریا زد  
عدل و داد پهلوی را دید ، تا دهقان ایران  
ملت نوشیروانی را صلا ی بر ملا زد  
ساخت ، در تاریخ ، نقش جاودانی ، نام شه را  
آنکه مهر شه پرستی ، بر سر تاریخ ما زد



## شاهنشاه جاوید ایران

درود، ای، شهریار عادل و آزاده ایران  
یگانه صاحب عنوان ظل اله در دوران  
درود ای، شهریار آریا مهر و عدالت گر  
شوی، جاوید، تاروزیکه ایرانست جاویدان  
شها، ایرانزمین، تا هست باقی در امان باشی  
بزیر پرچم نصر من اله شه مردان  
سپاس، ای. مایه آزادی جاوید ملک جم  
درود، ای، سایه لطف خدای قادر منان  
درود، ای، منشاء ایمان و استقلال و آزادی  
درود، ای، فخر، بخش کشور ایران آبادان  
خدا همواره، خواهد، بود، پشتیبان پر مهرت  
که بوده، ملت را مهر تو همواره پشتیبان  
شهنشاه توئی، سرمایه و سودای ایرانی  
شهنشاه توئی، ایرانزمین را سرور و سلطان  
شهنشاه تو هستی کلروانسالار راه حق  
شهنشاه تو پرچمدار ملک عشقی و ایملن

شهنشاهها توئی، زینت ده بزم حیات ما  
 شهنشاهها توئی، سرمایه و سود و سروسامان  
 شهنشاهها تو بر، سر، همچو تاج خسروی، داری  
 تولای علی، شیر خدا و خسرو خوبان  
 شهنشاهها تو تاج افتخار کشور خویشی  
 شهنشاهها توئی راز ثبات کشور ایران  
 بجز مهر تو در دل، نیست، مارا ای شه عادل  
 نگردد، سایهات، دور از سرما، سایه یزدان  
 قیام افتخار آمیزت، ای، شاهنشاه والا  
 شده از افتخارات حیات توده دهقان  
 مهیا کرد، مهر تو، طبیب و مرهم و دارو  
 بصددا روستای بی طبیب و مرهم و درمان  
 بود، تاریخ، شاهد، انقلاب شاه و مردم را  
 شهنشاهها تو برپا داشتی، این کاخ و این بنیان  
 شهنشاهها تو، چون، خورشید عالمتاب، میتابی  
 ز نور عدل و فرهنگ و خرد، بر تارک شاهان  
 توئی، فرمانده پیکار با نادانی و ظلمت  
 تو سردار سپاه انقلابی، سرمد اقربان  
 شهنشاهها تو ایمان دل میهن پرستانی  
 تو شور شه پرستانی و هم، جانی و هم جانان  
 بود، ورد زبان ملت ایران، شهنشاهها  
 شوی، جاوید، تا روزیکه ایرانست، جاویدان

## عشق فطری

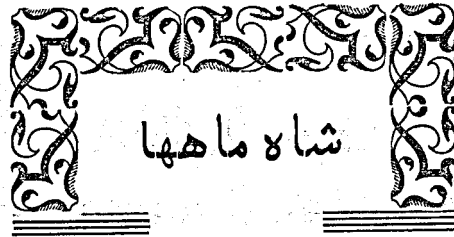
دلیل اینکه ، وطن دوستی و شاه پرستی ، امری فطری و  
خدائست ، اینست که این ، صفت‌ها آموختنی و اکتسابی نیست . مانند  
تشنه‌ای که جبراً و بطور طبیعی ، بسوی آب ، کشیده میشود :



## وطن

سر طمع وطن فروشی که پیش هر بیگانه‌ای ، خم میشود، مانند  
دم سگ ولگردی است که بامید لقمه نانی برای هر کس و ناکس ،  
تکان میخورد .





☆ ☆ هر سال رسد چو ماه آبان

☆ با شادی و شوکت فراوان

ماهی که در اوست ، چند، مولود

مولود چو مهر و ماه تابان

ماهی که در او شهنشه ما

بگذاشته است ، پا بدوران

ماهی که ولادت شهنشاه

او را بنموده ، شاه ماهان

☆☆☆

ماهی که تولد ولیعهد

کرده است ، عزیزش از دل و جان

با مقدم پر سعادت او

افزوده ، بقدر و قیمت آن

☆☆☆

مولود دگر ، بود ، دراین ، ماه  
چون ، کوکب پرفروغ و رخشان

از مهر منیر ، پرتو افروز  
از ماه ، منور و درخشان  
او ، خواهر شاه آریا مهر  
او دخت شه فقید ایران

او اشرف بانوان میهن  
او بانوی بانوان دوران  
همپای شهنشه گرانقدر  
پوینده راه علم و ایمان

خضم همه جهل و یسواد  
یار همه وطن پرستان

☆☆☆

آبان ، بهمین ، مناسبتها  
گردیده ، عزیز بهتر از جان  
آورده بکف ، ز مقدم شاه  
شان و شرف و بهای شایان

ماهی که چو هاله است ، گردش  
خوشبختی و دولت فراوان



زاین ، روی ، بماههای دیگر  
پیداست که یافته‌ست رجحان

---

آنقدر از این سبب ، عزیز است  
خواهیمش ، بیشتر ، زجانان

---

آنقدر ، بدینجهت ، گرامیست  
مدهش ، نتوان ، نمود ، آسان

---

پایان ، بسخن ، دهم اگر چه  
وصفش ، نگرفته است ، پایان

---

تنها بهمین ، سخن ، کنم ، بس  
کافیست ، همین ، بشأن آبان

---

چون ، ماه تولّد شه ماست  
نامش ، بنهیم ، شاه ماهان



## تاج جاودانی

در جهان ، شه سایه لطف خدای داور است  
خاصه ، آنشاهی که بر مهر و عدالت پرور است  
در جهان ، نام شه ماشد ، قرین عدل و داد  
شاه ما با علم و فضل خویشتن نام آور است  
زینت افزای سرای ما بود ، تمثال شاه  
بزم ما را نام شه ، مانند زیب و زیور است  
ماشه خود بیشتر از جان خود ، داریم دوست  
دشمن دون ، این ، حقیقت را بعمداً منکر است  
دوست داند ، این سخن ، جز واقعیت هیچ نیست  
دشمن ار انکار دارد ، دوستان را باور است  
هست مهر شاه و میهن با مسلمانی عجین  
راست گویند آنکه مهر شه ندارد ، کفر است  
خاصه شاه آریا مهری که ماه آریاست  
خاصه شاه مهربان ما که مهر خاور است  
خاصه شاه ما که پیشاهنگ علم است و هنر  
شاهد این گفته روز هفده شهریور است

خسرو و ما کاروانسالار میهن دوستیست  
 شاهدش ، بیست و یک مشهورماه آذر است  
 شاه جانبخش و جوانبخت و جهاندار است کو  
 از بزرگی بر سر شاهان دنیا افسر است  
 هر سری شد، خاک پایش، گشت همچون توتیا  
 گرد راهش، سرمه چشمان هر نام آورا است  
 کیمیاگر گردد از اکسیر مهرش ، هر فقیر  
 هر غنی از دولت این مهر ، مستغنی تر است  
 این سخن، از روی ایمانست و وصف حال ما  
 هر خس و خاشاک راهش پیش ما چون گوهر است  
 آن نسیمی کز سر کویش ، بسوی ما وزد  
 درمشام جان ما خوشبو چومشک و عنبر است  
 عشق او ، راز بقای کشور ایران بود  
 کشتی ملک وطن را مهر او چون لنگر است  
 تکیه بر اورنگ عدل و داد دارد از ازل  
 تا ابد ، دیهیم فخر جاودانش ، بر سر است  
 میشود هر سال ، آبان ، شاهد جشنی بزرگ  
 افتخار و عزت ایران ، بآبان اندر است  
 جشن تاج، امسال، در این ماه گشته بر گزار  
 ماه آبان ، بین، چه عالیقدر و والا گوهر است  
 جاودان ، تاجش، مبارک باد و تختش پایدار  
 این دعا و خواهش ما از خدای داور است

## پیشرفت و ترقی

در این عصر پرتلاش و فعالیت که همچون رودخانه خروشانی ، همه چیز را باخود میبرد ، هرملتی بطرف پیشرفت و ترقی ، همچون ، رو بطرف مخالف جریان آب ، بانیروی بازوانی توانا ، شنانکند ، حتی در یکجا ماندن ، برایش ، امکان ، نخواهد داشت و همراه خس و خاشاک ، اسیر نیروی آب رودخانه ، شده و بورطه فنا ، کشیده خواهد شد .



قبل از انقلاب سفید شاهنشاه آریامهر ما وقتی بود که کارفرمایان و اربابان ، انسانهای زحمتکش را تا موقعیکه جوان و کارکن و مئمرثمر برای آنها بودند ، در حیطه تسلط خود نگه میداشتند و شیرۀ جان آنها را میگرفتند و وقتیکه بیرو از کار افتاده شده و از نفس میافتادند ، همچون آب دریا که غریق را تا موقعیکه نفس دارد ، در درون خود نگه میدارد و وقتیکه جانش را گرفت ، بروی آب و ساحل ، پرت ، میکند ، آن ، زحمتکشان بیچاره را بحال خود ، رها میکردند .



## برتر از چون و چرا

سربسر، لطفی و صلحی و صفائی شاها  
آریا مهر پر از مهر و وفائی، شاها  
جاودان، سایه لطف، بسرماست که تو  
سایه مرحمت و لطف خدائی، شاها  
شاه ایرانی و هم، پادشه ملک دلی  
خسرو مملکت صلح و صفائی، شاها  
رخنه، کرده ست، چو خون، عشق تو در سینه ما  
مایه تاب و توان دل مائی، شاها  
روشنی بخش دل ما شده بی از سرمهر  
چون، نسیم سحری، عقده گشائی، شاها  
هرچه گویم، ز تو و دم، ز ولای تو زنم  
باز هم، برتر از این مدح و ثنائی، شاها  
شرح عشق تو و آزادگیت، چون، بدهم  
که تو بس، برتر از این، چون و چرائی شاها

## آزادی و امنیت

اگر، اینهمه امنیت و آزادی و آرامش که از وجود عزیزو گرانقدر شاهنشاه آریامهر و بزرگ ما، برای همه ملت ایران، حاصل شده، نبود دیگر این ثبات و اعتبار، برای خانه وطن وجود نداشت. همانطور که هنگام زلزله مردم بیابانها را بخانههای پر از ناز و نعمت خود ترجیح میدهند.

\* \*

### عشق وطن

هر بی اعتقادی و شك، نسبت باعتلا و عشق وطن، حکم هزار شك و بی اعتقادی را دارد، و هر یکی از این هزار شك دری بدنای بدبختی و تیره روزیست.

\* \*

### تن و جان

يك پادشاه بزرگ و عادل، همچون روح و جان میهن خویش است و اگر ارزشی برای تن است، بستگی بجان و روح دارد.

\* \*

### مهر وطن

اگر خواستی، زندگی خود را آتش بزن، آنچه داری، دور بریز و سربیبانها بگذار، ولی دست بترکیب اعتقادی که نسبت بعشق میهن، در دل خود داری زن که جبران و اعاده هر چیز، با همین عشق و در همین آب و خاک، میسر خواهد بود.

## ساغر شاهی

شه دوستی ما سبب لطف حیاتست  
مارا بیجهان ، مایه ایمان و ثباتست  
ما شهره دهریم ، باین شیوه و شادیم  
زاین ، رتبه که مافوق تمام درجاتست  
هستیم بسر منزل مقصود ، روانه  
زاین راه که مارا بیجهان ، راه نجاتست  
افسانه شد ، آوازه شه دوستی ما  
زاین ، قصه بتاریخ، چه زرین، صفحاتست  
مارا چه به است از صفت شاه پرستی  
کاین خوی بسر لوحه اخلاق وصفاتست  
جاوید بد نیا شده ایرانی و ایران  
زین ساغر شاهی که پراز آب حیاتست

## ﴿ زما مدار ملك دل ﴾

برو مدعی که دل کسی نکند به پند تو رغبتی  
نه رضا شود ، دل ما که تا بپذیرد از تو نصیحتی  
ببرای صبا تو پیام ما ، بشه بزرگ و عزیز ما  
که شده ست ، مهر تو کیش ما بدلیل دین و دیانتی  
تو جمال طلعت خلقتی ، تو نشان علم مشیتی  
تو نسیم صبح سعادت ، تو عزیز و مایه عزتی  
شده از جمال تو باورم ، که تو خصم ظلمی و هم ستم  
بر تو ز ظلم و ستم چه غم ، که تو جمله عشق و عدالتی  
تو شهنشه کشور عشقی و تو زما مدار ملك دلی  
تو همه وفا و صفائی و همه لطف و مهر و محبتی  
ز نکوئیت ، چه زنیم ، دم ، که هزار بار ، نکوتری  
متحیرم بخدا قسم ، که تو چونی و چه حقیقتی


\* \*

---


## مملکت دموکراسی

---

محیط يك مملکت دموکراسی ، مانند چمن بر از گل و ریاحین  
است و رهبر آن ، بمنزلۀ باغبانست که همیشه ، قصدش آراستن و همسطح  
نگهداشتن سبزه و گل‌های چمن است .



## خانه وطن



هیچ انسانی ، خوارتر و حقیرتر از کسی ، نیست که بخاطر خیانت  
بمیهن ، از وطن خود یعنی خانه خدائی خود ، طرد و آواره گردد .  
چون در دنیا حتی يك شغال هم ، چنین سرنوشتی ، پیدا نمیکند .



## بیای شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر

روزگاری بود تنها شام تاری داشتیم  
روزهائی، تیره و حال نزاری داشتیم  
ز آسمان بر سرهمی باریدمان، باران چهل  
جای گل، اندر چمن خاشاک و خاری داشتیم  
نه گلی بود و نه گلشن بود، نه باغ و چمن  
ما فقط، چون لاله قلب داغدار داشتیم  
شرم میدارم که از آن روزها گویم سخن  
ز آنکه وضع شرم بار و ناگواری داشتیم  
دوره قبل از قیام منجی ایرانزمین  
روزگار تیره و پر ننگ و عاری داشتیم  
با قیام زندگی بخش رضا شاه کبیر  
زنده گشتیم، ارچه جان مرگباری داشتیم  
بین کشورها نه نامی بود از ایران پیش از او  
بین ملتها، نه ارج و اعتباری داشتیم  
گر نمیبودی رضاشاه بزرگ، امروز، ما  
کی چنین شاهنشاه پر اقتداری داشتیم  
نام نیکش ماند، در دنیا و یادش جاودان  
باد روحش شاد، نیکو شهر یاری داشتیم

# تاج سر شاهان

در دهر ، زعدل تا نشانست

شاهنشاه ما و نامشانست

هر جا که بیجنگ جهل، کوشند

نام شه ما در آن میانست

شاهنشاهی شاهنشاه ما

در دهر و زمانه، جاودانست

جز سایه رحمت خدا نیست

شاهیکه رهتوف و مهر بانست

شد ، شهره بنام آریا مهر

شاهیکه چو مهر آسمانست

نام آور جنگ جهل و ظلمت

شاهنشاه ما در این ، زمانست

سردار بزرگ کشور عدل

شاهنشاه تاجدار مـانست

منشور همه علوم و عرفان

معبود تمام عارفانست

هر آنکه ز عدل اوست ، آگه

پیوسته ز ظلم ، در امانست

شاهنشاه ایدم آل ملت

تنها شه ما در این جهانست

یار همه خیل دادگرها

خصم همه ستمگراست

نور خردش ، همیشه تابان

چون ، مهر منیر آسمانست

دیہیم کیان ، نهادہ بر سر

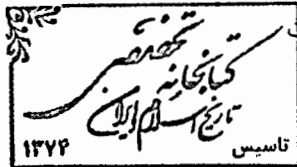
خود ، تاج سر همه شہانست

دیگر ، چه لزوم وصف و گفتار

دیگر ، چه نیاز بر بیانست

هر قدر ، نکوترش ، ستایم

صد مرتبہ ، نیک تر از آنست



## احساس وطن پرستی



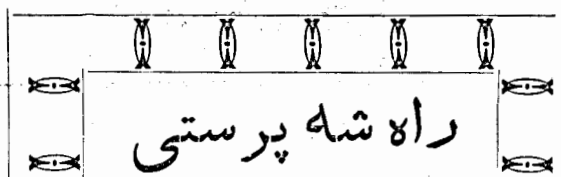
نامایمات و عواملی، پیدا میشود که احساس های عالی و پاک بعضی انسانهارا خفه میکند و دیگر روشن و شعله ور ساختن آن عشق و احساسها، مشکل میشود، همچون چوبهائی که بمحض آتش زدن، خفه کرده و بصورت زغال، در میآورند، دیگر هرگز زغال، اگر هم سرخ شود، شعله ور و روشنی بخش نمیشود.

---

### ❁ افراد اجتماع ❁

---

اگر، هر يك از افراد يك کشور استعمار شده بجای يك خروار، فحش و نفرین نثار استعمارگر، كردن، يك سنگریزه كوچك، بطرف او پرت میكردند، امروز وضع چنان بود كه فقط كوهنوردان، ميتوانستند با بالارفتن از كوههای بلند شنی، چهره كریه استعمار را در اعماق دره ها تماشا كنند.



سرمایه سرور و صفا ، مهر شاه ماست

شاهی که مایه شعف و شأن و جاه ماست

مشعوف از این شعف ، همه ایرانیان پاک

مسرور از این ، سرور، دل شاه خواه ماست

مارا طریق عقل ، ره شه پرستی، است

چون توتیای چشم خرد ، خاک راه ماست

بگذشته ایم ، ما ز سرو پا در این ، طریق

آن، خصم، رادودیده، بکفش و کلاه ماست

از هر چه، داشت، رنگ تعلق، بریده ایم

پیوند مهر شاه و دل ما گواه ماست

سلطان ذره پرور و ملت نواز ما

در آسمان مهر و وفا ، مهر و ماه ماست

ما ذره وار ، طالب مهر شهنشیم

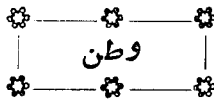
هر جا که سایه افکند، این، مهر، راه ماست

رنجی، بود، در این، ره، اگر، عین راحتست

چیزی که در ، حساب، نیاید، رفاه ماست

## افراد اجتماع

افراد کشورهای استثمارزده ، بیهوده از ظلم و جور استثمارگر، آه و ناله ، سر میدهند ، چون تنها علت بوجود آمدن استثمار ، بی ارادگی و زبونی خود آنهاست ، چه اگر خود آنها هم بجای استثمارگران بودند ، بامردمی ضعیف و بی اراده همچون آنان ، رفتار دیگری در پیش نمیگرفتند.



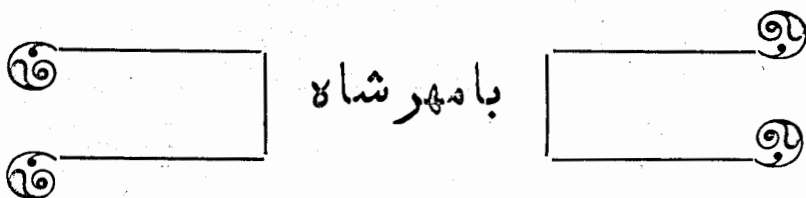
افکار پلید و خائنانه نسبت به وطن، اول از همه ، دارندۀ آنرا ، نابود و تباہ می کند ، همچون نارنجکی که توی شست پرتاب کننده ، منفجر شود .



### شعر و سخن



نوشته ها و اشعاریکه بیشتر، لفاظی و بازی ، با کلمات باشد ارزشی ندارد . در اینگونه نوشته ها جاهای خالی از عشق و ایمان واقعی را با لغات و کلمات قلمبه ، پر میکنند، همچون آدم لاغری که برای متناسب جلوه دادن اندام خود، از خیاط بخواهد که پنبه بیشتری در لباس او بکار برد .



هست در دریای هستی ، موج دریا مهر شاه  
چون نگاه عشق ، تصویر تمنا مهر شاه  
عشق شده ، سرفصل زیبای کتاب زندگیست  
دردل تاریخ ، نقشی ، پای برج مهر شاه  
قلب و روح و جان پر احساس میهن دوستان  
پای تاسر ، عشق شاهست و سراپا مهر شاه  
نام شه ، چون نغمه عشقت اندر گوش جان  
زاین سبب ، در قلب و جان ، کرده ست ماوا مهر شاه  
مهرشاهی ، دارد ایرانی ، بهر دینی که هست  
هست ، همچون مسجد و دیر و کلیسا مهر شاه  
همچو جان ، از بهر ایرانیست ، این مهر بزرگ  
دارد ، ایرانی بهر حال و بهر جا مهر شاه  
روشنی بخش سرای ملت این مهرباست و بس  
هست از هر خانه و کاشانه پیدا مهر شاه  
کردگارا جاودانش دار ، با مام وطن  
سرفرازی ، بخش ماراهم ولی با مهر شاه

## انسانها

همچون ، بارانیکه بصورتی ، آرایش ، شده ، بخورد و آرایش  
راشته و نقوش چهره حقیقی را ، با مقداری پودر و کرم بیقاعده ، درهم  
ساخته و صورتی ، میان طبیعی و ساختگی ، بوجود ، بیاورد ، فقر هم ،  
هنگام برخورد ، باشخصیتهای کاذب و ظاهری بعضی آدمها ، موجود تازه‌ای ،  
بوجود می‌آورد که بیشتر ، بدلقکها شبیه میشود تا يك انسان معمولی ، ولی چهره  
بی آرایش و ساده مردان واقعی ، چه در فقر و رنج و چه در خوشبختی و  
راحتی ، تغییری ، نمیکند و ای بسا که با برخورد باران حوادث ، گردد و  
غبار چهره مردانه‌شان ، زدوده گشته و سیمای پر جلوه و مردانه تری ،  
پیدا کنند .



### مستی عشق

شراب ، خم را مستی ، نمی‌بخشد ولی عشق شاه و میهن ، وطن پرستان  
واقعی را سرمست و شوریده ، می‌سازد .





## آنچه ، شاهنشاه ایران، دوست دارد

شاه را ایرانی پاک ، از دل و جان دوست دارد  
از صمیم قلب و با اخلاص و ایمان ، دوست ، دارد  
دارد ، از شه دوستی ، فخر خداوندی ، بدوران  
دوست ، دارد ، شهر یاری را که یزدان دوست دارد  
هر که جانان چو ماهش را بدارد ، دوست ، لیکن  
در میان ماهها ، او ماه آبان ، دوست دارد  
چون ، بآبان ، یافت ، ظلمات حیاتش نور هستی  
ماه آبان را فزون ، از آب حیوان ، دوست دارد  
عشق شاهنشاه ، پرستان را نباشد ، حد و مرزی  
عشق ، حتی ، بر تر از سرحد امکان ، دوست دارد  
یاد شه ، در خانه دلها ، چو مهمان عزیزی  
هست ، و ایرانی ، بود ، شهره که مهمان ، دوست دارد  
خواهد ، آنکس را که خواهد ، شهریار عادل او  
دوست ، دارد ، آنچه شاهنشاه ایران ، دوست دارد  
آنچه را گوئی که دارد ، دوست از هر چیزی ، افزون  
باز ، شاه خویش ، را افزون ، تر از آن دوست دارد

## شاهد عشق شاهى

گشت ، ایران نو ، زنو آباد      زاینهمه ، عدل و عشق و مهر و وداد  
ز اینهمه ؛ فضل و علم و عقل و خرد  
ز اینهمه شوق و شور و استعداد  
چون ، بقید محبتش ، دهقان      بشد و شد ، زقید غم ، آزاد  
از وفا و صفای باطن او  
جان اغیار و یار ، شد ، ارشاد  
از سر شوق عشق و دوستیش      گشت ، جان ، پر طراوت و دل ، شاد  
همه ایرانیان ، از او جویند  
روز غم ، یاوری و استمداد  
دوست ، دارندش ، از دل و از جان  
همه ایرانیان پاک ، نهاد  
دور ، از مهر او ، چو ماهی ، از آب  
لحظه ای ، هم ، نمیتوان ، افتاد  
بوده ، این ، عشق و شوق را شاهد  
فتنه بیست و هشتم مرداد  
باد جاوید و ، سایه مهرش  
از سر ملتش ، بدور ، مباد

## انسانها

تفاوت يك ، مرده با يك آدم بد بين و نوميد ، اينست كه دومي ، مرتب ، ميميرد و زنده ميشود و عذاب احتضار را روزی ، چند مرتبه ، تحمل ، ميكند .



### انسانها

افراد ناکام ، کسانی هستند که توانائی درك موقعیت اجتماعی و مناسب ، بودن ، برای محیط خود را نداشته اند و با اینحال ، کسانی را میتوان ، دید که برای ناکام و بیچاره شدن ، کوچکترین ، دخالت ، و گناهی نداشته اند و مردم ، با آنها چون ، بزرگترین گناهکاران ، رفتار ، کرده اند . مانند کسی که زندگیش را دزد ، برده باشد ولی ، شایع ، شود که همه چیزش را در ، قمار ، باخته است .

## نقش جاویدانی تاریخ

ملك ايران ، چون ، ارم ، درماه آبان ، میشود  
 درصفا و لطف و خوبی ، همچو رضوان ، میشود  
 ملك ما از پرتو انوار تاج پهلوی  
 گوئی ، از نور الهی ، نور ، باران ، میشود  
 روشنی ، بخش و صفای محفل ما ، مهر اوست  
 بزم ما رونق ، فزا از مهر سلطان ، میشود  
 جشن تاج ما که میگردد ، بآبان ، برگزار  
 نقش جاویدانی تاریخ ایران ، میشود  
 بعد از این ، هر سال ، جشن تاج ، برپا میکنند  
 تاابد ، این ، جشن ، جاویدان ، بدوران ، میشود  
 قرن ها ، آبان هر سال ، از صفای شاه ما  
 ملك ایران ، جمله ، بزم شه پرستان ، میشود  
 پایبای شاه ، شهبانوی والا قدر ما  
 صاحب تاجی ز فخر و فریاد ، میشود  
 بعد از این ، در آسمان خاطر ایرانیان  
 ماه آبان ، جلوه گر ، چون ، مهر تابان ، میشود  
 بعد از این ، از عشق و مهر شاه ، این ، شهنامه هم  
 شهره ، چون ، شهنامه فرد و سیمان ، میشود

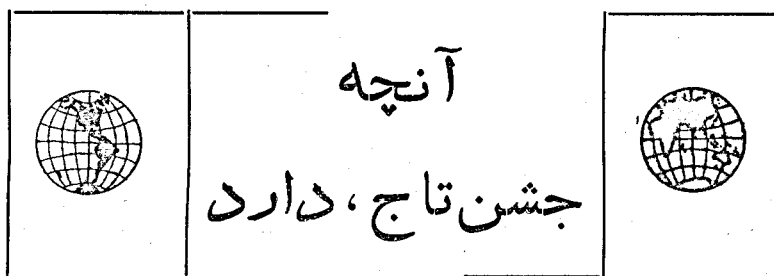
## انسانها

بعضیها هستند که باهمت بلند و اراده آهنین خود، از جایی، روزی و طعمه خود را بدست میآورند که از همانجا، وسیله ای، برای منتفع شدن عده ای دیگر، بوجود میآید، همچون دارکوب که سینه درختان را برای بچنگ آوردن طعمه خود، میشکافد و همان، سوراخها، لانه هایی برای پرندگان ضعیف دیگر، میشود



### بلند نظری

با بلند ، نظری ، خیلی از امور ناپیدای زندگی را میتوان دید. از میان کسانی که بر بام ساختمان خود رفته و مناظر اطراف را تماشا میکنند ، آنکه بنای رفیع ، تری ، دارد ، مناظر و جاهای بیشتری ، می بیند .



رونق، فزای جان و دل ماست، جشن تاج  
 سرمایه سعاددت دلهاست ، جشن تاج  
 چون ، جشن اختران زر اندود آسمان  
 بنکر، چه زیب بخش و چه زیباست، جشن تاج  
 بزمیکه ، جشن تاج گذار است ، مقصدش  
 رونق فزا ز عالم بالاست ، جشن تاج  
 گوئی که تا ابد ، نرود ، یادش از دلی  
 گوئی، همیشه، باقی و برپاست، جشن تاج  
 عشاق ، را اگر چه بود، بزم ، با صفا  
 برتر، ز بزم و محفل آنهاست، جشن تاج  
 شه، سایه خدا و چنین، پرز شوق و شور  
 از جانب خدای تواناست ، جشن تاج  
 جان ، تازه میشود ، ز صفا و طراوتش  
 از بسکه روح بخش و دلاراست، جشن تاج  
 یارب ، تو جمله ، جان و دل شاهدوستان  
 دارای آن ، نمای، که داراست، جشن تاج

## در اجتماع

در اجتماع فاسد و عقب مانده ، توجهی با استعداد های افراد ، نمی شود و همچون ، درخت مو ، که کنارش را بیل ، زده و کبد و آبش ، ندهند ، رفته رفته ، میوه اش ، ریز تر و کمتر ، میشود ، تا جائیکه بکلی از انتفاع ، میافتد و موقمی ، می ، بینی که همه افراد با استعداد ، همچون ، درختان انگور يك باغ بیصاحب و متروك ، خشکیده اند و جز ، برای بریدن و سوزاندن ، بدرد دیگری نمیخورند .



### رهبر بزرگ ما

این ، محیط نامناسب در يك اجتماع ، نیست که راه ترقی را سد میکند ؛ قدرشناسی و نادانی مردم نیست که مانع از پیشرفت هنر و صنعتی میشود . وضع نامساعد ، و عدم امکانات وسیع ، نیست که از ترقی و رستگاری ، جلوگیری ، مینماید . همه اینها نتیجه نبودن يك رهبر شایسته و لایق است . تاریخ هر کشوری ، بهترین شاهد این ادعاست ، همچنانکه تاریخ ایران ما ، نیم قرن قبل ، نمونه واقعی این ، ما جرا بود .



### بهداشت

دلیل اغلب عقب ماندگی ها ، تنبلی و دلیل تنبلیها عدم سلامتی کامل است .

---

# آتش جاوید

---

دروود ما بروح پاک آن ، سر خاندان پهلوی  
بنیانگذار قادر ایران نو ، بادا  
روان تابناکش ، غرق نور رحمت و لطف الهی ، باد

☆☆☆

شهنشاهها

تو فرزند برومند همان ، سردار پیمانند ایرانی  
بگیتی ، تاجهان ، باقیست ، با حق و عدالت ، با همه حشمت  
همیشه ، برقرار و کامران و جاودان ، باشی  
بزیر پرچم نصر من اله علی ابن ابیطالب  
همیشه ، در امان ، باشی

☆☆☆

بود ، یار و مدد ، کارت  
شه مردان ، علی ، سردار جانبازان راه حق و آزادی  
بود ، زاین ، رو  
نصیب ، اندر ، جهانیت ، فخر و فر و شوکت و شادی



☆☆☆

شهنشاهها

ترا فرخنده باد ، این جشن و پیروزی  
مبارك ، باد آن ، روزی ، که ربع قرن ، قبل از این ،  
مبارك ، شاهد آغاز شاهنشاهیت ، گردید .

☆☆☆

شهنشاهها

در این ، جشن پر از شوری ، که جشن تاج ، میباشد  
درون قلبهای پر زشوق ملت ایران  
بسان کوچه و بازارشان ، شد ، نور ، باران و چراغانی  
ز نور آتش جاوید عشق شهپرستی  
از صفای باطن شاهی  
سعادت ، یافت ، ایرانی

☆☆☆

شهنشاهها

ترا فرخنده باد ، این ، سلطنت  
این ، جشن دیهیم کیانی  
این ، سر و سودا

☆☆☆

شهنشاهها

شد ، ایران ، از صفای مهر تو یکجا

سرور و شوق و شور و شادی و غوغا

شهنشاهها

بلطف خود ، پذیر ، این آرزوها و دعا و این ، ثناها را

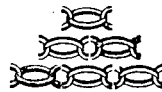
شهنشاهها

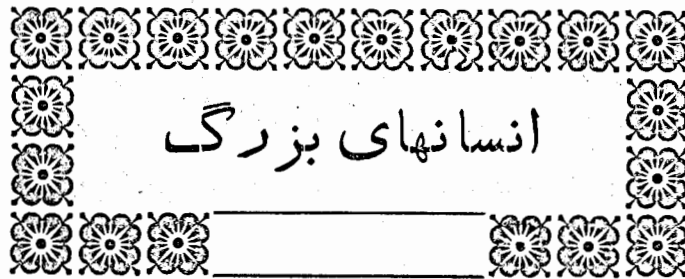
بگیتی ، تا جهان ، باقیست ، با این ، تاج و تخت و شوکت و حشمت

بدنیا جاودان ، باشی

بزییر پرچم نصر من اله علی ابن ابیطالب، شه مردان،

همیشه در امان ، باشی





## انسانهای بزرگ

معیار بزرگی هر انسان ، هدف و کارهائیست که در پیش دارد و بدنبال آنها میرود . قصد وهدف قورباغه، تنها درکنار آب ، ساعتها بانتظار شکار حشره کوچکی نشستن است و عنکبوت، با همه شاهکارش ، و نبوغی که در بافتن تارش ، بکار میبرد ، آرزوئی، جز بچنگ آوردن يك مگس مرده ، ندارد .

\*\*\*

### همت بزرگ

آدمهائی با همت های بزرگی ، وجود دارند که با اینکه وسیله کارشان ، کوچک وکم ، است ، باز به پیروی از اراده و نظر بلند خویش . بدنبال هدف و مقصود بزرگی ، میروند ، همچون ، آن ، پیرزن افسانهئی که با کلاف نخی ، بخزیداری یوسف کنعانی ، رفته بود و مردانی که با شمشیر ، بچنگ گلوله و باروت ، میرفتند .

☆☆☆

## وطن دوستی

در هر دینی ، میتوان ، کمال شاه پرستی و وطن ، دوستی ، را  
دارا بود ، عیسی را بموسی ، ترجیح ، دادن و یا بر عکس ، ربطی ،  
باین ، صفات انسانی ، ندارد . استنشاق هوا ، چه از راه دهان و چه از  
راه بینی ، لازمه حیات است .

### آرزو

آرزوئی که برای بدست آوردنش قیام کرده و براه افتادی ، دیگر ،  
بصورت آرزو نیست ، بلکه چیزیست که از آن تو و در دست توست و  
آرزوئی که ، از دور ، حسرتش را میکشی و دسترسی بآن را برخ دادن  
معجزه و یاری بخت ، محلول کرده ئی ، آنهم ، دیگر ، آرزو نیست ،  
بلکه خیالیست ، محال ، که هرگز ، دسترسی ، بآن ، برای تو ممکن  
نخواهد بود .

## شادیها بالاترین

ببخشد، گر، خدایم، باغ رضوان  
 دهد، گر کوثرم، از راه احسان  
 اگر، میهن پرستانم، ببخشند  
 زروسیم و هر آنچه دارد امکان  
 دهندم، شه پرستان، دولت و مال  
 بدارندم، گرامی تر، گر از جان  
 دهندم گر، بدنیا عمر جاوید  
 نصیبم، گر بگردد، آب حیوان  
 همه عمرم، بعیش و کامرانی  
 بدنیا بگذرد، گر، یا عزیزان  
 خلاصه، آنچه که باشد گرامی  
 بدست، آرم، اگر، آنرا بدوران  
 نسازد، شادم، آن اندازه، در دهر  
 ندارد، راضی و خرسندم، آنسان  
 که بر اوراق این، شهنامه افتد  
 نگاه شهریار ملک ایران

کوشش

و

سعی

نور نتیجه درخشان سعی و کوشش ، وپند و اندرزهای حکیمانه ،  
دنیا را پر کرده. کسی که مرتکب خطا و اشتباه میشود ، خودش ، عاشق  
نتیجه نامطلوبست.



اگر ، بخاطر قانون ، میزنی ، لحظه‌ای درنگ کن، و اگر اطاعت  
از وجدان می‌کنی عجله کن .



گذشت

آدمهای لایابالی و ضعیف ، گناه گریه را بخاطر موشی که برایشان  
گرفته ، می ، بخشند و اینکار ، زیانش از زیان يك موش ، خیلی بیشتر  
است .



## مسند — جاودان

شه آریا مهر ایرانیان  
بسر، بر نهاد، افسر جاودان  
شد، ایرانزمین، پر زشور و نشاط  
بمانند دل‌های شه دوستان  
بپاشد، بهر گوشه، جشن و سرور  
زهر، جای، شد، مهرشاهی، عیان  
شد آوازه شه پرستی، بلند  
بایران، زمین، ازکران، تا کران  
بمهر شهنشاه ملت، نواز  
بلطف خدای زمین و زمان  
بر آورده شد، آرزوئی، بزرگ  
شدند، اهل ایران، همه کامران  
شهی، کز ازل، داشته، تاج فخر  
بسر بر، نهاده‌ست، تاج کیان

شهی، کز، ازل، بوده، بر تخت عدل

نشسته است، بر مسند جاودان

فروزنده، مانند مهر منیر

درخشنده، همچون، مه آسمان

شهی، کز ازل، تا ابد، یاراوست

خداوند بخشنده مهربان





## اجتماع عقب مانده

در اغلب، کشورهای استثمار زده و فقیر جهان، موقعی که مملکت،  
روز بروز، ب فقر و فنا نزدیک میشود، اگر ب مشاغل و پستهای اقتصادی،  
دقت، شود، بنظر میاید که گربه، قصاب محله است و مرغ،  
مأمور غله.



در اجتماع فاسد، رفتار مأمورین اجرائی، نسبت ب جنایات و خطاهای  
مردم، مانند کار قلع، بامس است.



یکی از نشانه های يك اجتماع منحط، آنست، که کار دفع بدیها را  
بدست بدترین، افراد، میسپارند.

## جشن جانان

بسر ، بگذاشت ، شه تاج کیانی  
رسید ، ایران ، بفخر جاودانی  
برای شه درستان وطن دوست  
شد ، ایام سرور و کامرانی  
براهی ، هریک ، ازعشق شهنشاه  
کنند ، ابراز شوق و شادمانی  
یکی ، آئین ، یکی ، آئینه بندد  
یکی ، بر پا نماید ، میهمانی  
همه ، سرگرم رقص و پایکوبی  
همه گرم سرود و نغمه خوانی  
بهر ، جشن و بهر ، جمع و بهر ، بزم  
کنند از شوق شه ، شیرین زبانی  
یکی ، هم ، زاین ، میان ، باشعرو دیوان  
پیاخیزد ، زبزم نکته دانی  
که با احساس و شوق شه پرستی  
غزلخوانان ، نماید ، درفشانی  
بلی ، چون ، هست ، روز جشن جانان  
بباید کرد ، نوعی ، جانفشانی

## تواضع

انسانهای متظاهری ، هستند که بعنوان تواضع و ادب ، خود را خیلی، کوچک ، می‌شمارند ، ولی در باطن ، از دیگران ، توقع دارند که نهایت احترام را در برابر فروتنی آنها ، ابراز بدارند . وای بروزی که با این ، آدمها ، همانطور که بزبان خود . خود را معرفی میکنند ، رفتار ، شود ، آن وقتست که فریاد اعتراض و قهرشان ، با آسمان ، میرود و آدم ، حیران ، میماند که فروشنده‌ای که خود با اختیار خود ، نرخ کالای خود را تعیین میکند چرا ، موقع فروش ، دبه ، درمی‌آورد ؟!



تعداد فریب ، خوردگان ، خیلی ، بیشتر از فریب ، دهندگانست ، برای اینکه همه فریبکاران ، خود را هم ، فریب ، میدهند .



### ثبات

اشخاصی هستند که در مواقع راحتی و معمولی ، همچون بادکنک پر بادی ، با غبغبی ، پر شکوه و دبدبه‌ای ، پر از وقار ، همچون ، انسانهای بزرگ و واقعی می‌آیند و می‌روند و حرف می‌زنند ، ولی ، عجیب ، است که در موقع برخورد بانیش کوچکترین نااملائی ، همچون بادکنک تر کیده ، چنان ، دگرگون و ناچیز و مسخره ، میشوند که کوچکترین شباهتی بقیافه سابق آنها ، در وجودشان نمی‌ماند .

---

## جان — و — دل — ایرانیان

---

هست ، سراپا ، ز تولاى شاه  
دفترم ، آئینه سیمای شاه

---

دفترمن ، بین ، که سرانگشت شعر  
ساخته نقش رخ زیبای شاه

---

هر خط و هر نکته و هر نقطه اش  
طرفه نشانست ، ز سودای شاه

---

هر طرفش ، ساحت جان ، پروریست  
آخته از بوی سمن ، سای شاه

---

جان ز نو یافته ، آرد بکف  
دل ، ز عبیر خوش گلهای شاه

---

دفتر من ، بین وگل و لاله اش  
ایکه ترا هست ، تمنای شاه

---

چشم امید دل شه دوستان  
سیر ، نگرده ز تماشای شاه

---

دفتر من ، بین ، که چو انجیل شد  
از نفس همچو مسیحای شاه

---

تازه شود جان ز دلاویزش  
ازدم جانبخش و دلارای شاه

---

دفتر من ، بین ، که بهر گوشه اش  
هست نشان ، از اثر پای شاه

---

هر ورقش ، یک قدم ، از راه عشق  
هر قدمش رو سوی دنیای شاه

---

بیخبران، درعجب، از اینکه چون

ماشده ایم، اینهمه شیدای شاه

غافل از اینکه شه ماجان ماست

زندگی ماست، تُولای شاه

خانهٔ قلب همه، مأوای اوست

مردم چشمان همه، جای شاه

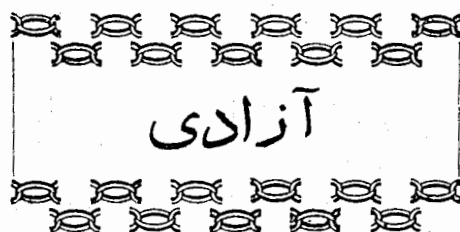
همت شاهانهٔ ایرانیان

هست، هم از همت والای شاه

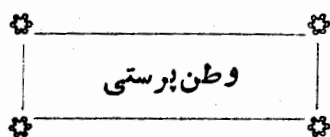
بیشتر از جان، همه دارند، دوست

زندگی و جان و دل جمله اوست

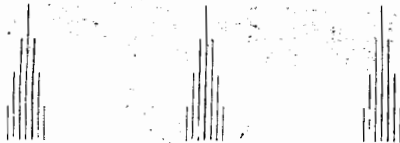




خوردن قطعه نانی خشك ، در زیر سایه عدل، میتواند بالذت گوارا  
ترین خوردنیهای ، سفره ظلم برابری کند . بعضی از آدمهای تنبل و حقیر  
ترجیح میدهند، که نان خالیشان را در زیر سایه ظلم بخورند ، تابانه‌ای  
برای فقر و کوچکی خودشان ، داشته باشند .



حسن وطن پرستی، همچون آموزگار است که روش ترقی و پیشرفت  
را به انسان ، می آموزد . آموزگار هر قدر واقعی و بزرگ باشد ، شاگرد  
برجسته تری، تحویل اجتماع خواهد داد .



## شأن و شوکت ایرانی

---

شهنشه را اگر چشمی بصیر و با صفا بیند  
صفای جاودان را در رخ او برملا بیند  
اگر اهل حقیقت بیندش در جامه شاهی  
تجلی کرده مهری از حریم کبریا بیند  
بروی پر صفای او نظر گرصوفی اندازد  
چو موسی طور سینائی ، پراز نور خدا بیند  
ندای لنترائی از سروش غیب ، ننیوشد  
ملك روئی ز نور حق بچشم آشنا بیند  
مهی ، مهر منیری ، پادشاه آریامهری  
سلیمان حشمتی در مسند ملك سبا بیند  
بهشت افسانه پندارد اگر نادیده رویش را  
ز دیدارش بهشت جاودان را برملا بیند  
سراپایش بدیدارش شود چشمی و با آنهم  
نظر هرجا که اندازد در آنجا شاه را بیند

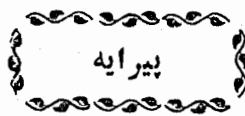


اگر اهل دلی و حق پرستی یا وطنخواهی  
 بچشمان بصیر و شه شناسی شاه ما بیند  
 خداداند که شاهان جهان را با همه همت  
 به پیش همت والای شاه ما کدا بیند  
 اگر بیند، دمی رخسار پر صلح و صفایش را  
 تمام ملک ایران را پر از صلح و صفا بیند  
 بدون عشق و مهر زندگی بخش و گرانقدرش  
 وطن را با همه قدرش متاعی بی بها بیند  
 بدون بودن عشق و تولایش، درون دل  
 تلاش زندگی را نیز کاری نا بجا بیند  
 امید و عشق و شان و شوکت هر فرد ایرانی  
 مجسم در وجود شاه، بی ریب و ریا بیند  
 ببیند، آشکارا راه و رسم رستگاری را  
 شه‌مارا اگر چشمی، بصیر و با صفا بیند



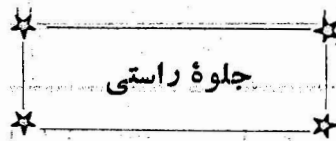
## سخن نارا است

يك شایعه دروغ، با اینکه در اثر تکرار و بازگو کردن آن،  
 بوسیله شنونده‌های آن بآدمهای ناشنیده دیگر، شاخ و برگ و عظمت بخصوصی  
 پیدا میکند، ولی در آخر با يك اعتراض کوچک یا يك حرف متضاد آن بکلی  
 ارزش و عظمت دروغین خود را از دست میدهد، مانند بادکنکی که دست  
 بدست بگردد و هر کس فوتی بآن کرده و مقداری بجلوه و عظمتش بیفزاید  
 و بدیگری بدهد تا اینکه در آخر با يك فوت کوچک یا يك فشار مختصر  
 بترکد و از آن همه حجم و عظمت، جز يك تکه چرم مانند چروکیده چیزی  
 باقی نماند.



### پیرایه

يك حرف و عقیده صحیح و مؤثر را يك پیرایه دروغین کوچک  
 بکلی از ارزش می‌اندازد، همچون تمبری که بمحض خوردن مهر، باطل شده  
 و مبدل بتکه کاغذی بی ارزش شود.



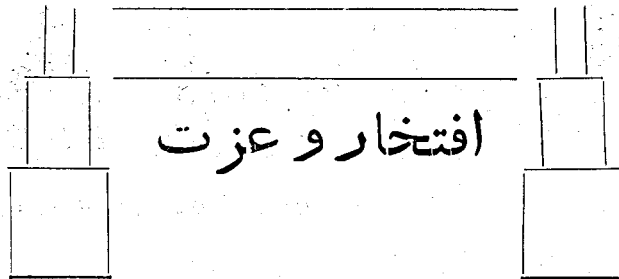
يك دروغ گرچه يك راست را می‌آراید و جلوه بیشتری می‌بخشد ولی همچون بودر و کرم ناسالمی که بقصد آرایش بیشتر بصورت لطیفی مالیده شود . علاوه بر آنکه صورت ظاهر را بطور محسوسی تغییر شکل میدهد ، بلطافت طبیعی صورت نیز زیان می‌رساند .



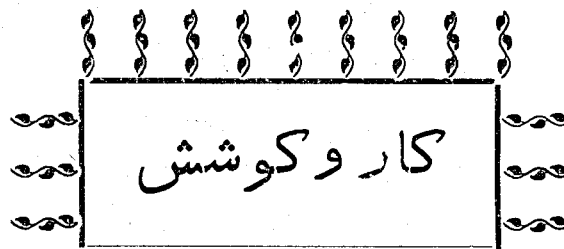
آنها تیکه ادعا میکنند که هیچوقت دروغ نمی‌گویند و در عین حال مثل دروغ‌گویان زندگی میکنند مقداری بیشتر از سایرین دروغ می‌گویند و آن مقدار هم همین ادعای زیادی است .

## عشق و ایمان ایرانی

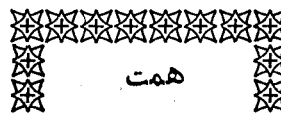
ندارد کس بدنیا طرفه جانانی چو ایرانی  
نه از بهر نثارش داشته جانی چو ایرانی  
نه يك کشور، بدنیا بوده همچون کشور ایران  
نه بوده، ملتی دارای سلطانی چو ایرانی  
نه چون شاهنشاه مایک ملک بوده ست درملکی  
نه اندر میهنی میهن پرستانی چو ایرانی  
نموده شه پرستی را عجبین دین و آئینش  
جهان، مبهوت از آئین مسلمانی چو ایرانی  
بود شه دوستی راز بقای ملت ایران  
ننوشیده کس اینسان، آب حیوانی چو ایرانی  
زمهر شاه خود هر زخم خود را مینهد مرهم  
کس دیگر ندارد طرفه درمانی چو ایرانی  
نموده کیش خود مهر خدا و شاه و میهن را  
نباشد ملتی را رسم شایانی چو ایرانی  
بود مؤمن بعشق شاه خود اندر همه دوران  
بدوران کس ندارد عشق و ایمانی چو ایرانی  
شه ایران زمین جاوید و پاینده ست در دنیا  
که هست او را دعا گو و ثنا خوانی چو ایرانی



احساس شه پرستی و وطن دوستی، همچون دانش است که هر قدر زیاد باشد فخر و عزتش مانند حاصلش در جامعه بیشتر خواهد بود .



درس منزل مقصود کار و کوشش ، آب و در دور نمای تنبلی و توقف سراب است، کاروانیان طالب ترقی و افتخار هرگز راضی نمیشوند، پایان راه و سر نوشتشان بسراب حسرت و بدبختی منتهی شود .



بعضی از انسانهای كوچك و ناچيز همچون كلاغ حيله گرى در كنار آبها و روى تپه ها كمين ميكنند تا مگر صابون پيرزن رختشوئى ، يا نان سفره دهقانى را بربايند و هرگز همت و لياقت داركوبى را ندارند كه براى بدست آوردن روزى خود، سينه سخت درختان جنگل را بشكافند و طعمه خود را با افتخار و سرافرازى ، بچنگ آورند .



## گفتار جاویدان



رو، رو تو ای بیگانه بیگانه از ایران ما  
 غافل ز رسم و دین ما نا آکه از ایمان ما  
 شد شه پرستی دین ما هم دین و هم آئین ما  
 هم شیوه دین ما هم عهد و هم پیمان ما  
 شه دین و شه دنیای ما سرمایه و سودای ما  
 بر خیش، سرتاپای ما هم جسم ما هم جان ما  
 مارا چه بالك از دشمنان از حیلۀ اهریمنان  
 چون یاور ما در جهان شد سایه یزدان ما  
 سود و زیان و بیش و کم در چشم ما باشد عدم  
 چون هست، شاه ملک جم راز سرو سامان ما  
 شه دوستی ما از آن افسانه شد در هر زمان  
 کز مهر شه، شد جاودان ایرانی و ایران ما  
 شه عمر و شه امید ما شه شادی و شه شوق ما  
 شه آرزو و عشق ما شه مرهم و درمان ما  
 شه شمع بزم جمع ما شه روشنی چشم ما  
 شه ماه و شه خورشید ما شه سرور و خویان ما  
 شه اول و انجام ما شه فرصت و فرجام ما  
 آینده و الان ما آغاز و ماه پایان ما  
 هر چند گویم، وصف شه پایان نمیاید سخن  
 چون هست بزم چون دولتش گفتار جاویدان ما

## اجتماع

جامعه‌ای که بوظیفهٔ انسانی، خود، عمل نکند، مستوجب هرگونه  
بیعدالتی و بیداد است و حق شکایت از مظلومی را که خود وظیفه از بین  
بردنش را داشته ندارد.

کسیکه هنگام زور زدن با مار خطر ناکی توقع آنرا دارد که  
مار، گزیدنش را بخاطر آه و زاری او بتأخیر بیندازد، ابله‌چی بیش نیست.

## حق شناسی

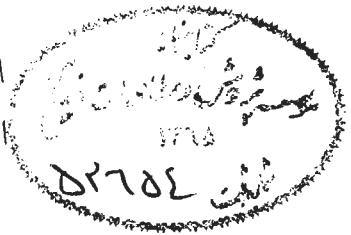
ادعای خداشناسی آنانی که در مقابل نیکی پندگان خدا، احساس  
حق شناسی نمیکنند، مانند افسانهٔ اردهای بالدار، است. از مار، پرته  
بودن بیداست.

## عادت

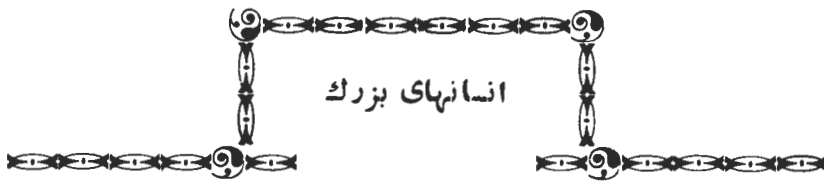
اگر شما عادت دارید که گاهیگاهی، مقداری دروغ هم، چاشنی  
اظهارات را امتیاز بدانید، بکینجهٔ مطمئن باشید که راستگوئیتان مورد سوء ظن و  
شک است. مشتریهای میفلروشی که کمی آبغدا داخل قشروب میکنند هیچوقت  
روی مشروبهای او حساب نمیشکنند.



ای ، روشنی دیده بینای شهنشاه  
 ای تاب و توان دل دانای شهنشاه  
 هرگز، نشود ، سایه تو از سر ما کم  
 ای ، مهر فروزنده دنیای شهنشاه  
 هستی ، توجگر گوشه شهبانوی ایران  
 ای جلوه سیمای دلارای شهنشاه  
 ایران ، بولای تو ولیعهد جوانبخت  
 شاد است همانسان ، بتولای شهنشاه  
 ملت ، ز خداوند نخواهد ، بهمه عمر  
 جز مهر تو نو باوه والای شهنشاه  
 درقلب ، بسودای تو ، جز عشق ندارند  
 دارند ، همین ، بهره ، بسودای شهنشاه  
 بینیم ، بروی تو همه مهر و محبت  
 ای ، آینه چهره زیبای شهنشاه  
 ای مایه نور بصر ملت ایران  
 ای روشنی دیده بینای شهنشاه







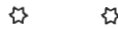
آدمهای بزرگ ، اگر هم حسادت بکنند ، بخورشید میکنند ،  
نه بسایهٔ ایوان همسایه .

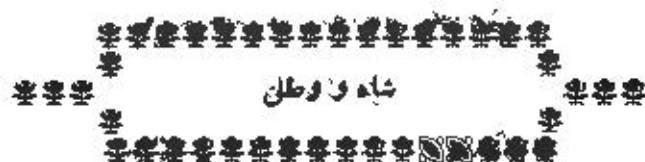


هیچ چیز لکهٔ ننگ خیانت بوطن را نمیشوید ، برای اینکه این  
لکه بدامن روح و شخصیت میچسبد .

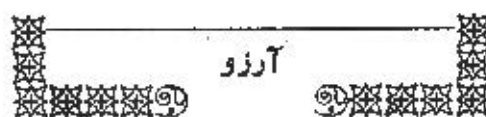


تلاش و مبارزه و فعالیت ، جنگ با زندگی نیست ، بلکه گوشه -  
گیری و نجنبیدن ، جنگ ، با زندگی است .





اسراف در هیچ چیز با اندازه اسراف در وطن پرستی و شاه دوستی  
باعث عظمت روح نمیشود.



سعی و عمل با اندازه يك سوم همه مدنی كه مردان حرف، صرف  
آرزو و حسرت چیز نمیکنند، کافست که انسان را بیزرگترین آرزوها  
برساند، تو که مرد حسرت خوردن و از دور دست بر آتش داشتن هستی  
دیگر چرا از بخت بیگناه شکایت میکنی؟





## شاهنشاه آریامهر

دلش جهان جهان ، خواستارده صحبت اوست  
 قلوب ملت ایراک ، پر از محبت اوست  
 ثبات کشور ایران ، وفای ایرانی  
 ز فرزای همایون و پر سعادت اوست  
 اگر رسیده به ثریا نوای شادی مسا  
 ز دولت پرو و بال همای همت اوست  
 غمی ز جور و تعدی ظالمان ، نبود  
 بملتی که پی پرچم عدالت اوست  
 شهنشهی که ز راه عطوفت و احسان  
 بقلب ، دارد اگر ، عشق ، عشق ملت اوست  
 سعادت همه ایرانیان شاه پرست  
 همیشه در کف پر مهر و پر عطوفت اوست  
 شهنشهی که دنیا شده است ، شهره بفضل  
 شهنشهی که جهان ، خیره در فضیلت اوست

شهنشهی که ندارد ، نظیر ، در دنیا  
 شهنشهی که جهان ، واله از مروت اوست  
 شهنشهی که بر افراشته‌ست ، پرچم حق  
 شهنشهی که خدا حامی حقیقت اوست  
 شهنشهی که بفروغش ، شهره دهر است  
 شهنشهی که بهر جای دهر صحبت اوست  
 شهنشهی که بلطف خداست جاویدان  
 شهنشهی که همه سایه مشیت اوست  
 شهی که پرچم مهر علی ، شه مردان  
 چوتاج خسروی اش ، بر سراز قنوت اوست  
 شهی که اینهمه محبوب بندگان خداست  
 خدا همیشه نگهدار شأن و شوکت اوست  
 شهی که شهره ، بملت نوازی است ، خدا  
 همیشه یار و مددکار او و ملت اوست

## ❦ قضاوت ❦

برای کسانی که می‌خواهند بدرستی قضاوت کنند ، امکان و فرصت فراوانست . هر قضاوت ناصحیحی ، پله‌ای برای بالارفتن ، بجایگاه قضاوت صحیح است .



## ❦ اجتماع ❦

در يك اجتماع عقب مانده و بیچاره ، هیچ آدم بیگناهی پیدا نمیشود .



## ❦ تجربه ❦

تجربه ، مانند يك چوب کبریت است ، که پس از دوساعت جستجو و سرگردان شدن ، برای یافتن کبریتی که بتوان ، با آن چراغ یاسیگاری را روشن کرد ، در گوشه‌ای از آستر کت آدم ، پیدا میشود و ارزش فوق‌العاده‌ای ، پیدا میکند .

## ❦ بلند نظری ❦

بامور زندگی ، باید ، با بلند نظری و همت والائی نگریت تا جوانب و اطراف هر موضوع ، بخوبی و روشنی ، دیده شود . بعضی ، آدم‌های کم همت و کوتاه نظری هستند که مانند آنکه از پای بنای رفیعی بیالای آن نگاه میکنند ، جز يك گوشه خارجی از امور مختلف را نمی بینند .







## و هب زلزله



شه پرستان، جاوهای، مسکانه پیدا کرده اند  
 کز شراب عشق، یک پیمانه پیدا کرده اند  
 عشقشان، شاهانه، همچون همت آنان، بود  
 کرد مهرش، حالت پروانه پیدا کرده اند  
 آنچنان در شه پرستی، گشته اند افسانه، تا  
 در جهان، تاریخ چون افسانه پیدا کرده اند  
 اهل هر کشور، پی یک رهبر شایسته اند  
 ز این مین، ایرانیان، شاهانه پیدا کرده اند  
 از بی یک عمر، رنج جستجو و انتظار  
 عاقبت، یک رهبر جلوانه پیدا کرده اند  
 پادشاهی، آریامهر و خردمند و بزرگ  
 رهبری، شایسته و فرزانه پیدا کرده اند  
 نیم قرن پیش، ایران بود یک ویرانه لبک  
 اهل ایران، گنج در ویرانه پیدا کرده اند  
 عاقبت، جوینده یابنده ست، لیکنایران  
 جهنم جو ناکرده، خوشبختانه، پیدا کرده اند

## ●●● مین پرستان ●●●

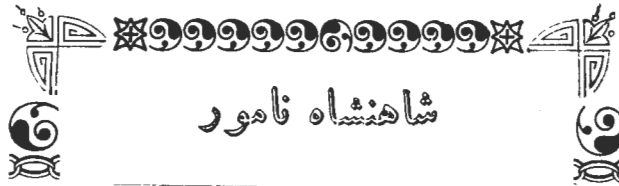
برای افراد مین پرست و غیور هر کشوری ، عقب ماندن از کشور  
 های پیشرفته ،  خواهد بود . قهرمانان دهنده ، گاهی ، با فاصله ای خیلی کوچک و ناچیز ، از حریف  
 جلویی  شکست میخورند .

## ●●● استی و هیل ●●●

و باید ، برای پیشرفت و نبذست آوردن ، تعاهد مقصود ، از راه صحیح  
 و مقاومت و پشتکار ، بگذرید و هرگز با امید اعجاز و شانس و اقبال ،  
 نشست . آدم عاقل ، حتی اگر ناصدق مرتبه ، پشت سر هم ، در کار تصادفات و  
 پیش آمد ، موفق شود ، باز ، صد و یکمین مرتبه راه به امید یاری پخت  
 و اقبال ، رها نمیکنند . اگر ، قلاب بدون طعمه ماهیگیری ، هزار مای  
 از راه تصادف شکار ، کنند ماهیگیر ضرر میبرد . برای هزار و یکمین بار ،  
 قلاب بدون طعمه را بدون آب ، فرو نمیبرد و به انتظار اقبال و متکی  
 به تجارب تصادفی قبلی نمی نشیند .

## ●●● مردان بزرگ ●●●

کابوسهای وحشتناکی که آدمهای کوچک ، در خواب با آن ، رو برو  
 میشوند . گاهی ، از اعمال روزمره مردان بزرگ ، کم اهمیت تر هستند .  
 در افتادن بایک گوزن ، برای مثال ، جنگی مهیب و برای شیر ، یک شکار  
 تفریح آمیز است .



وه ، چه جانبخش است ، دیدار رخ زیبای شاه  
دیده ، روشن داشتن ، از چهر بزم آرای شاه  
عاشقان شه ، شوند از دیدن تصویر او  
پای ، تاسر ، چشم و آنهم ، خیره در سیمای شاه  
اشك شوق از دیدگان شه پرستان میچکد  
پیش چشمان محبت بار و مهر افزای شاه  
زیب و زیور ، دارد ایرانی ، اگر ، از مهر اوست  
زینت بزمش ، هم از تصویر بیهمتای شاه  
نیست ، در دنیای عشق ملتش ، جز مهر او  
همچنان ، جز ، مهر ملت ، نیست ، در دنیای شاه  
روی رخشانش ، بدنیا نور چشم ملت است  
توتیای چشم ایرانیست ، خاک پای شاه  
دولت جاویدش ، از شاه ولایت بوده ، چون  
هست ، مولای بزرگ شیعیان ، مولای شاه  
در ، نبرد جهل و پرچمداری علم و ادب  
ملك ایران ، نامور شد در جهان ، همپای شاه



## آرامش

در این زمانهٔ پر جنب و جوش، تنبلی و خور و خواب، مایهٔ آرامش نیست. بدون دست و پا زدن و شنا کردن، ماندن در روی آب، امکان ندارد.

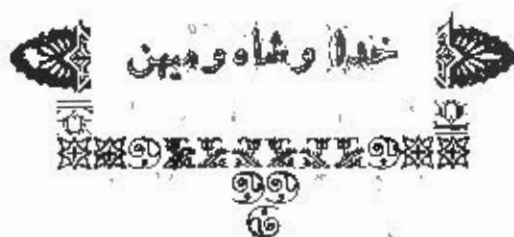
## ایثار

اندازه و ارزش افتخاریکه از راه بذل و نثار چیزی، در راه وطن بدست می‌آید، بستگی بوضع ایثار کننده، نسبت بچیز ایثار شده دارد، عبارت روشن‌تر کسیکه هزار گوسفند دارد و یکی از آنها را در راه عزیز خود، قربان میکند. با کسیکه همهٔ امکان و دارائیش فقط يك مرغ است و آنرا، فدا میکند، خیلی تفاوت دارد و نباید این دو را دیکردیف، بحساب آورد. برای اینکه فداکاری تمام هستی تا يك قسمت كوچك از هستی، با همدیگر، قابل مقایسه نیست.



## افتخار واقعی

کلمات افتخار و شجاعت، در میان مردم دنیا، معنی یکسان، ندارد، برای اینکه خون‌ریزی و کشورگشائی يك سردار جنگی، در نظر هموطنان او، شجاعت و افتخار و در نظر مردم کشور مورد تهاجم، واقع شده، سفاکی و زورگوئی و جاه طلبی است، تنها افتخاریکه در همه جای دنیا و پیش همهٔ مردم دنیا معنی واحدی دارد و همه جا افتخار واقعی، حساب میشود، افتخار خدمت بجامعه، بدون دست‌اندازی، بذاك و منافع دیگرانست که شاهنشاه بزرگ ما، این افتخار را در حد کمال، در میان ملل دنیای امروز، کسب فرموده‌اند.



بقلب دشمن مکار مہا ، محبت نیست  
کہ مہر او ہمہ یکہ است و جای صحبت نیست



چہ کس ، محبت یگانگان ، کند باور  
کہ دوستی کل و شانہ ، واقعیت نیست



بخصم ، گوی ، شہ دوستی ایرانی  
بجز از رہ خرد و ہمت و دیانت نیست



چو دین او شدہ ، مہر خدا و شاہ و وطن  
ترا از این سہ ، یکی نیست بچون مزوت نیست

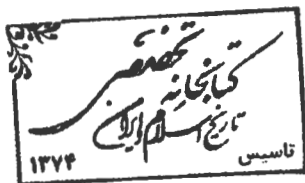


رموز دولت و راز سعادت ابدی  
از این ، نہ ، است و ترا بخت این سعادت نیست



ره نجات و طریق ترقی و رفعت

توان، در این سه، بینی، ولی بصیرت نیست



از این ره است، ره رستگاری دو جهان

از این، فلاح، تو بیچاره را که قسمت نیست



ره ثبات و ره پیشرفت و راه بقا

همین ره است و رهی، دیگر از حقیقت نیست



برو و دانه، بخوش باوری، چو خود افشان

که دانه تو دنی، جز، بدام حیل نیست



برو و قصه، بدیوانه‌ای، چو خود میگوی

که گوش عقل، هواخواه این حکایت، نیست



ترا زبان، بملامت گشوده و بر، ما

جز این، ملامت بیهوده‌ات، مزیت نیست



ترا هنر، همه میهن فروشی است و ریا

ترا فضیلت، جز، پستی و دناوت، نیست



ز بار منت بیگانه، چون تو، خم نشویم

که پشت همت ما زیر بار منت، نیست

بسیم و زر نفروشیم ، چون تو رأی و شرف  
که پیش ما بزر و سیم ، آن شرافت نیست



گهن قباي خود ، آراستن ، بسی زیباست  
که زخم عاریه را اعتبار و عزت ، نیست



سخن ، خلاصه کنم ، جز ، خدا و شاه و وطن  
برای ملت ایران ، بهیچ قیمت ، نیست



## 🕌 شاه پرستان 🕌

برای شاه پرستان و وطن دوستان واقعی، شنیدن حرفی برخلاف مصالح میهنی، از زخم شمشیر، دردناک تر است. برای اینکه اهانت، تحقیر میکند و شمشیر، افتخار میآفریند.

☆ ☆

## 🕌 شجاعت 🕌

امروز، معنی شجاعت در میان ملل چیست؟ زورگوئی و ترساندن مردم. چنین خصیصه‌ای نمیتواند با آنچه که انسانهای واقعی در راه وطن و خدمت با اجتماع از خود ظاهر میسازند برابری کند. معنی حیات، تنها جنگ و شکار و شکست دادن دیگران نیست، که شیرو پلنگ را همیشه بگاو و گوسفند، ترجیح بدهیم و بخاطر اینکه بیشتر از سایرین، خون ریز و درنده هستند، محترمشان بداریم.



## 🕌 افتخار 🕌

اگر شجاعت و ترسی، افتخاری داشته باشد، مال عواملی است که این خصیصه را بطور طبیعی و بدون دخالت خود آدم ترس، در او بوجود آورده است.



## شجاعت

مشت بسر کمتر از خودی کوفتن که شجاعت نیست، با قوی‌تراز خود در افتادن هم که دیوانگی و بی‌احتیاطی است، پس شجاعت بچه‌چیز میگویند؟

## انسانها

انسانهای بزرگ، گاهی، کوهی از ناملایمات را با چهرهٔ باز، بدوش خود تحمل میکنند ولی کوچکترین حرف ناملایمی، تا اعماق روح و قلب آنها اثر میکند، همچون دریا که کشتیهای با عظمت و سنگینی را بدوش خود، باسانی نگه میدارد ولی اگر يك سنگریزهٔ كوچك را در آن بیندازی، تا اعماق آن فرو میرود.



## وطن

اعادهٔ شرف و حیثیت يك خائن، بشاه و وطن، دیگر بصورت اول ممکن نیست گرچه فداکاری زیادی هم بخاطر جبران مافات از او دیده شود. همچون مرده‌ای که از گورستان بخانهٔ خود، برگردد گرچه عزیزان او، از بازگشت او با تصور معجزه مانند خوشحال خواهند شد ولی دیگر آن وضع و حال سابق را بهیچوجه پیش بستگان خود، نخواهد داشت.





ما که پیوسته ، سرافرازی ایران ، طلبیم  
آنچه شاهنشاه ما میطلبید ، آن طلبیم

جاودان ، سلطنت پهلوی و دولت او  
بهمه عمر و بهر حال ، ز یزدان ، طلبیم

بهر ما راه سرافرازی و عزت ، اینست  
که همه ، طلعت شاهنشاه ایران ، طلبیم

شاد کامی شهنشاه جوانبخت و بزرگ  
در همه زندگی ، از قادر منان ، طلبیم



در ره شاه پرستی و وطن خواهی خویش  
مدد از مهر شه شاه پرستان طلبیم

تا از این راه ، بسر منزل مقصود ، رسیم  
همت از مهر علی ، آن شه مردان طلبیم

بهر ایرانی آزاده دل و پاک سرشت  
رونق جان و دل از دولت جانان طلبیم

خسروی را که بود ، حامی قرآن مبین  
عمر جاوید ، هم از صاحب قرآن طلبیم

پادشاهی که بود ، یاور ملت ، بجهان  
فر و فیروزی از حضرت سبحان طلبیم

شده آوازه شه ، دوستی ما دستان  
بخت پیروز هم ، از اینهمه دستان طلبیم

فکر شاهنشہ ما ، درد و غم ملت اوست  
ز اینهمه مهر ، بدرد خود ، درمان طلبیم

از ره رفعت و جاهش ، بسعادت برسیم  
از سر دولت مهرش سر و سامان طلبیم

رستگاری ، همه آنست ، بمیدان وفا  
که دل خویش ، چو گوی سرمیدان طلبیم

پاکبازی ، همه آنست که در هر دم عمر  
مهر فرخنده او در همه دوران طلبیم

قصه کوتاه کنم اسرار سعادت ، اینست  
کانچه ، شاهنشہ ما میطلبد ، آن طلبیم



## ❧❧ دروغ و راست ❧❧

دروغ و راست اغلب مانند دو طفل دوقلوی کاملاً شبیه بهم هستند که از هم تمیز دادنشان خیلی دشوار است و تنها مادر طفل میتواند تشخیص بدهد که هر کدام چه نام دارد .

## ❧❧ اجتماع ❧❧

این محیط و زمانه نیست که وظیفه دارد اجتماع را با خود بطرف پیشرفت و ترقی بکشد ، بلکه در اولین وهله وظیفه افراد اجتماع است که محیط خود را چنان مستعد و پرکشش سازند که حتی افراد تنبل و مخالفان پیشرفت آن اجتماع را همچون گاو نیرومندی که گاواهن را از دل سخت زمین ، بجلو میکشد و سنك و خاك را بهوا پرت میکند ، با خود بسوی ترقی و پیشرفت بکشد .



مهر همین



يك قلب خالی از مهر وطن . همچون شمشیری قبضه است که حتی بدرد استفاده در آشپزخانه هم نمیخورد .

## ❧❧❧❧ وطن ❧❧❧❧

يك فرد وطن فروش و مزدور بیگانه ، حتی برای بیگانه‌ای که اجیر اوست ، مایه پریشانی خاطر و نفرت است . این امر مصداق ضرب المثل معروف است که «از تفنگ خالی دو نفر میترسد .



### سایه مهر ملت

آن ملکیت رفته در جامه آدمی فرو  
منکه ندیده‌ام چو او آدمی فرشته خو



خسرو ملک آریا مهر منیر ماسوا  
سایه رحمت خدا مایه شأن و آبرو



منشأ افتخار ما عزت و اعتبار ما  
گشت بمهر او روا هرچه که بود آرزو



تاج کیان گذاشت تا بر سر خویش، شاه ما  
بر سر ملتش بود سایه عدل و داد او



تا که بوصف مهر او رشته گفتگو کشید  
مانده نه قدرت سخن، هست نه تاب گفتگو



هیچ نمیتوان زدن، لاف ز شرح عشق او  
هرچه بگفته اند هم نکته بنکته مو بمو



باد همیشه جاودان، سلطنت و عدالتش  
هست همین 'دعا اگر' بوده بقلبی آرزو

## ❧ گذشته ❧

بگذشته شخص خود اندیشیدن جز حسرت و شرم از خاطرات خوش و زشتش حاصلی نخواهد داشت ولی بگذشته اجتماع نگریستن راهنما و عبرت آموز آدمی در راه پیشرفت و ترقی خواهد بود .

## ❧ وجدان ❧

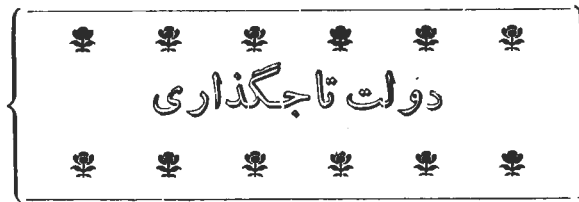
ای بسا که در اثر عواملی ، وجدان ، جای خود را با امیال و طرز استدلالی ناصحیح عوض کند و همینها در نظر آدمی نا آگاه و نادان ، کاملاً شبیه و خود وجدان جلوه کند و از همین راه بقضات در امور مربوط بوطن و وطن پرستی بپردازد که زیانش از هر چیز دیگری بیشتر خواهد بود این امر در حکم قارچ سمی است که آدمی نا آگاه قصد استفاده از آن را بکند .

## ❧ دموکراسی ❧

در کشورهایی که کوچکترین نشانی از دموکراسی و عدالت اجتماعی نیست ، کار مزدورانی که بادهن کف آلود ، مرتب دم از عدالت و آزادی و دموکراسی میزنند بیشتر شبیه کار شعبده بازان و تردست هاست که کاغذهای سفیدی را بشکل اسکناس در می آورند و هزاران هزارش را در میان تماشاچیان پخش میکنند .

## ❧ دادخواهی ❧

آدمهائی که از دیدن بیداد و زور ممنوعان خود ، بآه و زاری میپردازند ، ولی نمیخواهند با صدای بلند در برابر آزار و فشار آنها با اعتراض و شکایت دست بزنند ، شبیه طفل زبان باز نکرده ای هستند که از چیزی ، رنج میبرد و زبان اظهار آنرا ندارد ، تا پدر و مادرش را که از درد او رنج میبرند از درد خود آگاه سازد که برای مداوایش بکوشند .



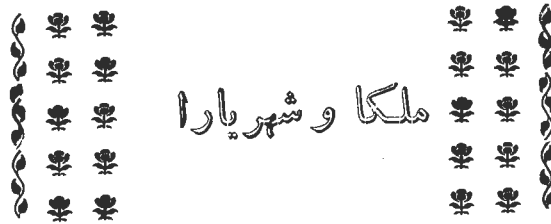
چه حاجتست در این جشن قصد باده کنم  
یا زباده مهر شه استفاده کنیم  
که گر زباده مهرش ، شویم ماسر مست  
بهم زنیم جهان را اگر اراده کنیم  
چواشك شوق زمثرگان چكد تو خصم آور  
که تا نشانه این تیر آبداده کنیم  
چو هست سلسله مهر شاه ، آزادی  
بیا که گردن همت باین قلاده کنیم  
زمان تاجگذاری شاه و شهبانوست  
بیا بیا که از این دولت استفاده کنیم

## توقع از همین

کسانی که حاضر به تحمل ناملایمات و زحمات کوچکی در راه وطن نیستند بیش از دیگران توقع کلامیابی شخصی از وطن دارند . مانند متدینان سست ایمانی که هنگام مصادف شدن ماه روزه با فصل بهار بیپناه این که طاقت روزه داری را در روزهای بلند بهار ندارند بنوعی روزه خود را با قصداً این که در روزهای کوتاه پائیز «قضایش را ادا خواهند کرد» می شکنند و همیشه هم از خدا توقع بهشت بآن عظمت را دارند. در صورتیکه خودشان راضی به تحمل نیم ساعت، گرسنگی بیشتر نشده اند !

## ❦ عشق فطری ❦

خوشبخت و شایسته کسیست که عشق و ایمان فطری و باطنی او نسبت بوطن او را از توسل به دلیل و منطق بی نیاز ساخته باشد . عشق و علاقه ای که بزور دلیل و منطق بوجود می آید هرگز اعتبار و استحکام قطعی نخواهد داشت، مانند خریدن چیزی مصنوعی که با همه قسم و آیه و دلایل فروشنده باز جای همان چیز را که خود آدم بطور طبیعی بدست آورده باشد نخواهد گرفت .



## ملکا و شهریار

بکف آر، جام، ساقی، بنواز، باز مارا



ز صفا بگردش آور همه پیاله هارا



بصفا و شوق بستیم کمر بشه پرستی



که زمهر شاه داریم بسینه این صفارا



بجهان شدند ناقی همه خیل شه پرستان



که بخورده اند از اول همه بادۀ بقارا



چه شهی که جمله ملت شده اند مست مهرش



چه شهی که شهره کرده ست محبت و وفارا

چه شہی کہ یافت رونق، هنر و ادب ز فضلش



چه شہی کہ برده از حد همه بخشش و عطارا



چه شہی کہ بودہ ہر دم نگران حال ملت



ز کدام شہ شنیدہ کسی اینہمہ سخارا



ہمہ عزت و قدرت ہمہ حکمت و عدالت



خرد و نبوغ و فضلش ہمہ جاست آشکارا



بخدا کہ چون تو شاہی بجہان کسی ندیدہ



دہمت چگونہ شرح ای ملکا و شہریارا



## ❁❁ عشق شاه و وطن ❁❁

ارزش هر عشقی بمراتب از آن چیزهائی که در راه آن فدا میشود  
بیشتر است . بخصوص عشق پر صفا و پاک شاه و میهن، که هر چه در این راه  
نثار شود باز هم کم است .

## ❁❁ عشق ❁❁

عشقی که در راه خود ، رنج و ناملایمات را بهانه قرارداد و از  
بیشروی باز ایستد عشق نیست بهانه است .

## ❁❁ در راه عشق ❁❁

مردم سست عنصر در ابتدای راه عشق و هدفشان شعر عاشقانه و  
سرود محبت میخوانند و بادیدن کوچکترین ناملایم و خستگی، نوحه و  
ناسزا سر میدهند .



## — شاد و جاویدان —

تاج بر سر، نهاد در آبان  
آن مهین شهریار ایرانی



همره شهریار، شهبانو  
که بود افتخار ایرانی



تاج بگذاشت بر سروگردید  
مادر تاجدار ایرانی



گشت هنگام شادی و گردید  
سپری، انتظار ایرانی



ای عجب در میان فصل خزان  
آمد از نو، بهار ایرانی



بوجود شهنشه عادل  
روز شد شام تار ایرانی



شهره شد با وجود او بجهان  
ملت هوشیار ایرانی



بهمه دهر آشکارا شد  
دولت آشکار ایرانی



گشت افزون میان ملت‌ها  
عزت و اعتبار ایرانی



هست شه یار و یاور ایران  
یار او کردگار ایرانی



حامی شاه ذره پرور ما  
هست پروردگار ایرانی



تاج‌پان باقی است و دولت شاه  
خوش بود روزگار ایرانی



همه جا و همیشه در همه حال  
این سخن شد شعار ایرانی



بجهان باد شاد و جاویدان  
شه والاتبار ایرانی

# آزادی

صفت وطن پرستی حتی بیشتر از پیشرفت و ترقی ارزش دارد، برای آنکه اجتماع وطن پرست، ترقی و پیشرفت را به رنجی که باشد بدست خواهد آورد. هر جا که ماهی زنده وجود دارد آب هم هست.



## خداشناسی

برای هر اجتماعی قبل از هر چیز خداشناسی لازم است. چنین اجتماعی بیقین قدر عشق شاه و وطن خود را بخوبی خواهد شناخت. همانطور که برای تشخیص شکل و رنگ، چشم بینا لازم است.

## \*\*\* بقای ————— سلطنت \*\*\*

ایدل بعمر، دامن همت رها مکن  
جز مهر و عشق شاه، طلب از خدا مکن  
خواهی که روشنائی چشم و دلت بود  
جز خاک راه دوستیش توتیا مکن  
خواهی اگر صفا و سعادت، بمهر اوست  
جز با وفای دلشدگانش صفا مکن  
این مهر، رهنمای تودر راه اعتلاست  
رو، رو به پندگمشدگان اعتنا مکن  
با خود چه کرد گمشده تا با تو چون کند  
هیچ اعتنا بآفت خصم دغا مکن  
در دهر، انس شانه و بیم و فسانه است  
ایدلرها ز کف، سر زلف وفا مکن  
با مهر شاه الفت ما ناگسستنست  
با ما بغیر وصف شهنشاه ما مکن  
ما را بقای سلطنت و تختش آرزوست  
جز این نخواه چیزی و جز این دعا مکن

## \*\*\*\*\* حرف و عمل \*\*\*\*\*

مایه باور و ارزش هر گفتار و عقیده‌ای عمل و منطقی است که در دنبال آن می‌آید ، مانند بانگ مؤذن وقت شناسی که پس از شنیده شدن صدایش سپیده می‌زند و رسیدن صبح صادق را آشکار می‌سازد . منشور نه ماده‌ئی انقلاب سفید و هزاران مظهر ترقی و پیشرفت و سعادت دیگر بهمه مردم ایران و جهانیان روشن نمود که آنچه که شاهنشاه آریامهر و بزرگ وینظیر ما در آغاز سلطنت و سراسر دوران بیست و شش ساله پادشاهی پرافتخار خود بیان داشته‌اند تاجه‌حد، واقعی و صمیمانه و گرانقدر بوده است.



### گفتار

گرچه بعضی از گفتارهای نادرست ، همانند اسگناس جعلی که با مهارت و دقت فراوان ساخته شده باشد شناخته شدنش دشوار بنماید ، ولی ، وقتی که بدست آدم بصیر و واردی ، رسید ، بلافاصله رسوا می شود .



### دروغ

گفتار و سخنان بی‌با و غیر واقعی همچون پول تقلبی و حرفهای توأم با عمل و صحیح چون پول رایج و قانونی است . پشوانه اولی نیرنگ و گناه ، پشوانه و مایه اعتبار دومی طلا و واقعیت است.

## ❀❀❀ نقاب ❀ — ❀❀❀ خصم ❀❀❀

خصم میریزد ز حسرت خون و آب از چشم خویش  
برده آن غافل بدست رشك، خواب از چشم خویش

---

شه پرستی و وطنخواهی ما را عیب دید  
چون ندیده غیر کار ناصواب از چشم خویش

---

بیند اوهم، راز جاویدانی شه دوستان  
گر بدست عقل برگیرد حجاب از چشم خویش

---

گر نبینی راز استقلال ما ای خصم کور  
این سؤال از خود کن و بشنو جواب از چشم خویش

❀❀❀

---

چون سرای عقل و احساسش خرابست از ازل  
بی بصیرت جمله می بیند خراب از چشم خویش

---

در بر آبادی آن گمگشته بی خانمان  
آنچه را آبت می بیند سراب از چشم خویش

---

از برای چاره در دسر مام وطن  
او بریزد خون ز چشم و ما گلاب از چشم خویش

---

ملت ایران شناسد خصم را در هر لباس  
گرچه هرگز بر نمیدارد نقاب از چشم خویش

## ● استثمار ●

درخت استثمار باخون آبیاری میشود و رشد میکند و با همین آبیاری هم فاسد و تباه میشود .



این استثمار نیست که بدبختی و جهل و عقب ماندگی بوجود میآورد بلکه خود عقب ماندگی و جهل است که استثمار میآفریند .



ظلم و استثمار همیشه با اجتماع ضعیف و ناتوان رومیکند و در آنجا رحل اقامت میافکند. میکرב امراض گوناگون هم همیشه در جستجوی مزاجهای ضعیف و مستعد است.



در اجتماع استثمار زده و حکومتهای استبدادی اغلب مردم هم بتناسب و امکان موقعیت و توانائی خود نسبت بهمدیگر مستبد و استثمارگر میشوند و چنین مردمی هیچوقت نخواهند توانست گردن خود را از یوغ بیگانگان آزاد سازند.



در دنیای سیاست استثمارگران با کلمات صداقت و مروت و درستی همچون کلمات بیگانه ای که در زبان قومی میهن پرست داخل شده باشد رفتار میشود. اگرچه مردم متعصب از لغات بیگانه بناچار استفاده میکنند ولی همیشه یکنوع نفرت پنهانی نسبت بآنها احساس میکنند و همیشه در این فکر بسر میبرند که آن کلمات را از زبان خود بیرون کنند.

## راز شوق و شادی ☆☆☆☆☆

شد جهان پر زبانه جوش و خروش  
گشت ایام عیش و عشرت و نوش  
همه سرها پراز هوای نشاط  
همه دلها پراز حرارت و جوش  
همه فارغ ، ز فکر سود و زیان  
بخرید متاع باده فروش  
زن و مرد و جوان و پیر همه  
عده ای مست و عده ای مدهوش  
رسد از هر کجا پیام صفا  
آید از هر طرف ترانه بگوش  
همه جا نغمه نی و دف و چنگ  
همه جا هست بانگ نوشا نوش  
همه از شوق و شادی امروز  
فارغ از پارو بیخبر از دوش  
جشن تاج است راز این شادی  
سبب این نشاط و جوش و خروش  
جشن تاج شهنشی که شده  
نیشها از صفای عشقش نوش  
عشق شاهنشهی که از مهرش  
عقلها مات و هوشها مدهوش  
عشق شاه نیست راز شادی ما  
خیز ایدل بشوق و شادی کوش



## ||| ☆ ☆ ☆ عشق شاه پرستی ☆ ☆ ☆ |||

ایمان و عشق شاه پرستان و وطن دوستان واقعی اغلب بصورتی پنهانی در وجود آنان زندگی میکند و در مواقع ضروری و حساس از روی دوش بصورت دوبال نیرومند و زرین سر در میآورد و آنان را قدرت پروازی همچون عقاب میبخشد تا بهر جا که میخواهند پرواز کنند و از همه بالاتر روند .

☆☆☆

گاهی نهال عشق شاه و وطن در آنچنان دلپائی میروید که بیش از صاحبش عمر میکند و زنده میماند .

☆☆☆

### کرم خدا

بزرگترین علت اکثر بی اعتقادی ها نسبت به خدا تفسیر غلط عنوان کریم بودن خداست ، مردم ضعیف و سست رأی بجای تلاش و فعالیت از راه صحیح ، مرتب با تکیه همین عنوان از خدا درخواستهای عجیب و غریب میکنند و چون بنا به تشخیص خودشان نتیجه ای از این دعا و درخواست نمی بینند در عقیده شان سستی و تزلزل ایجاد میشود . دیگر نمی خواهند آثار باین آشکاری کرم خدا را ببینند که بآنان شاهنشاهی چنین بزرگ و عادل ، چنین وطن پهناور و غنی چنین جوانی و عمر و استعداد موهبت شده که با تلاش و فعالیت صحیح بهمه آرزوهایشان خواهند رسید و جای گله از کرم خدا نخواهد ماند .

## سخن يك كودك

می‌سزد قصه، آن كودك اگر  
 بشود درج در این شهنامه  
 كه از این راه بگردد تقدیم



از عطایش دو تمنا داریم  
 اولی آنكه بخواند این شعر



ماجرای من و آن طفل امسال  
 دختر كوچك همسایه، بیای  
 بود دیروز بهنگام غروب  
 طفل همسایه دیگر آمد  
 كه پی بازی و تفریح رود  
 چشمش افتاد بهمبازی خویش  
 بود چون پای خود اویسكفش  
 شد خجل از سرووضع بد خویش  
 نتوانست هم از دیدن كفش

عرضه گردد، بولیعهد جوان  
 ثبت باشد سخنش در دیوان  
 پیش شهزاده پر شوکتمان

تاكه از راه سخا واحسان  
 دوم از راه کرم بخشدمان

گشت آغاز در این تابستان  
 داشت، كفش نو و شيك والوان  
 ایستاده بدر منزلشان  
 بدر از خانه عجول وشادان  
 ماند یکمرتبه مات و حیران  
 گشت از دیدن كفشش نگران  
 شد برویش اثر درد عیان  
 گشت آشفته و بی تاب و توان  
 چشم بردارد و دل گیرد از آن



زیرچشمی نظری کرد و سپس	آهی از سینه برآورد چنان
که دلم همچو دل اوخون شد	اشك من نیز چواوگشت روان
بعد ، بنشست ، همانجا بزمین	با همانحال ملول و پژمان
پای بیفکش خودش را بشتاب	زیر پیراهن خود کرد نهان
لحظه‌ای ماندهمانسان خاموش	پس از آن باز درآمد بفرغان



من بحیرت که چرا میگردید	در تعجب ز چه شد اشك فشان
پیش تر رفتم و پرسیدم از او	که نماید سبب گریه بیان
دخترك برد فرو گریه خویش	کرد در پاسخ من باز ، دهان
که بگوید سبب گریه خویش	غم بیكفشی و پای عریان
ليك يكباره مردد گردید	هیچ حرفیش نیامد بزبان
عزت نفس و مناعت نگذاشت	که زند حرفی از آن دردگران



پرسش خویش نمودم تکرار	ناگزیر آخر آمد بیان
گفت آهسته : که دارم دل درد .	
حرف دیگر نزد و داد نشان	
که ز درد و غم خود دارد شرم	هم نخواهد بغرورش خذلان
برد باری و متانت نگذاشت	غم دهد همت او را نقصان



با خودم گفتم در آن احوال	چه کس است آنکه ندارد امکان
بخرد کفش برای طفلش	هرچه هم باشد این کفش گران

گشته ایران کهن آبادان  
یافته جمله ملت سامان  
جمله خلق و خصوصاً دهقان



آنهم ایندوره که از همت شاه  
از سر مهر شهنشاه بزرگ  
کارمندان و همه کارگران

گفت در پاسخ من گریه کنان  
مادرم گفته که رفته تهران  
چیست اسم پدرت دختر جان  
سخنی گفت چو در غلطان

گفتمش دخترک خوب و عزیز  
دختر کیستی و شد گریان  
گریه آرام و امانش بیرید  
پدرم نیست در اینجا آقا  
گفتمش خوب، درستست ولی  
پاسخم داد بلخی شیرین  
گفت: آقا پدر ما همگی  
هست شاه وطن ما ایران  
ما درم گفته که شهبانو هم  
هست پر مهر و وفا مادرمان



بازاشکش، برخش گشت روان  
گریه ام گرچه نمیداد امان

گفت این گفته شیرین و سپس  
بوسه ای بر سر و مویش بزد  
گفتم: احسن، بتوای دختر خوب  
که توئی دختر شاه شاهان  
لیک گریه نکند دختر شاه  
دختری را که پدر، شاه بود  
آنهم این شاه عدالت گر ما

دختر شاه، نشاید اینسان  
باید از شادی باشد خندان  
که بود افسر شاهان جهان



کنجکاوانه نگاهم بنمود  
 هوشیارانه ، شنید این سخنان  
 بعد لبخند لطیفی چون گل  
 اثر فخر و غروری زیبا  
 رفت از یادش فکر و غم کفش

شدعیان بر لب آن غنچه دهان  
 گشت پیدا بر رخس، جلوه کنان  
 یافت بر ، درد دل خود درمان



شه پرستی بی آرایش او  
 برد ، اندوه و غم را از دل  
 کای خدا اینهمه عشق شاهی  
 ز کجا آمده از چیست، چراست  
 زاین معماست خردها حیران  
 ایهمه شاه پرستی زچه روست  
 در دل ما همگی از زن و مرد  
 بوده این مهر ، بمانند امید

همره آن سخنان شایان  
 ساخت بر پا بدل من طوفان  
 اینهمه عشق و صفا و ایمان

در دل ما همه از خرد و کلان  
 همه بالمره چه پیر و چه جوان  
 هست این عشق، چو خون دردوران



دخترک باز سخنهایی چند  
 که شده بی سبب و بی تقصیر  
 وضعشان ، از ستم چند رئیس

گفت و آگاه شدم در پایان  
 پدرش ، در بدر و سرگردان  
 در ادارات همین شهرستان



(یعنی این ، ابهر بی پشت و پناه  
 ابهر این، بخش حقیر زنجان)



زیر و رو گشته بیک دست آویز	خانداش نیز بکلی ویران
ورنه آن کیست که در این ایام	درچنین کشور و در این دوران
نخرد دخترک خود را کفش	کفش اینقدر زیاد و ارزان



گفتم ، ای دختر هشیار و عزیز	غم مخور ، داشته باش اطمینان
که بیاری خداوند ، رسد	سخنان تو ، بعرض سلطان
هم بشهزاده ولیعهد عزیز	هم بشهبانوی والای زمان
عرضه گردد ، سخن و شکوه تو	شود البته بدردت درمان
از عطا و کرم شاهنشاه	کوشت دل بسته شاه مردان
آرزوی تو بر آورده شود	بکف سایه لطف یزدان

آریامهر ، شهنشاه بزرگ

مشکل ما ، همه سازد آسان

ما که داریم چو او مهر منیر

نسزد ظلمت یأس و حرمان

ما که داریم پر از مهرش دل	ما که داریم بعشقش ایمان
نیست دیگر غمی از ظلم و ستم	اوست چون دادگر و دادستان



مخور اندوه که روشنگر ماست

مهر فرخنده ماه آبان

بخت باما شده مقرون همچون  
افسر فخر شه و شهبانو  
آسمان وطن، از این مه و مهر  
تا ابد هست بدنیا رخشان  
بجهان مسألت ما اینست  
از خداوند رحیم و رحمان  
سایهٔ مرحمتش بر سر ما  
تارك شاهى و دیهیم کیان  
هست همچون مه و مهر تابان  
باد، چون سلطنتش جاویدان





بود ، این ، دفتر و اشعار و دیوان  
شعار و شوق و عشق شه پرستان  
از آن ، شهنامه شد ، این ، نامه را نام  
که سر تا پاست ، نام شاه ایران  
مزین ، دفتری ، زیبا کتابی  
سراسر ، شرح عشق و وصف ایمان  
چه عشقی ، پاکباز و آسمانی  
چه ایمان ، روحبخش و کوه بنیان  
همه ، ایمان ، بعشق شاه و میهن  
همه عشقست ، عشق شاه خوبان  
بمانند ره آوردی ، گرانقدر  
بسان هدیه ای ، ممتاز و شایان



به پیش شه پرستان سلحشور  
بر میهن پرستان سخندان  
بماند، سالهای سال، جاوید  
مر، این، دیوان، زیمن نام سلطان  
بهر جمع و بهر جشنش، بخوانند  
نگهدارندش از آسیب نسیان  
بیاد عاشقان شاه و میهن  
بود، هر سال، همچون جشن آبان



بخیل شه پرستان، عرضه دارم  
گرامی، دفتر خود را بدینسان  
که همچون، ارمغان ارجمندی  
پذیرند از من و خواهندش از جان  
نه این، گفتار من، از خود ستائست  
نه این، اظهار فضل است و نه بهتان  
بر آن، بودم، که از راه تواضع  
بگویم، از مغانی، هست، ارزان  
شدم، شرمنده، زاین گفتار و گشتم  
از این، اندیشه بیجا پشیمان  
که چون، کم قدر، میباشد، کتابی  
که سر، تا پاست، وصف عشق جانان

کتابی ، سر بسر ، حق و حقیقت

بوصف شأن و جسام شاه خوبان



از این رو ، خواندش ، ممتاز و والا

که دارد ، از شه ما نام و عنوان

بوالایش ، عشق شه ، دلیل است

بممتازیش ، نام شاه ، برهان

برای آنکه این شهنامه من

سراپا هست ، مهر شاه و مبین

جان نثار

خاکسار ابهری

